



فقط لبخند تو می تواند
روزهای خاکستری را رنگی کند

عکس: امید استادی



باشما همچنان قصه مهربانی ادامه دارد...

مشهد، بزرگ راه امام علی (ع) - میدان شهید فهمیده به سمت میدان قائم (عج) جاده اختصاصی آسایشگاه

روابط عمومی ۰۵۱ - ۳۶۶۶۰۰۰ / تلفن خانه ۰۵۱ - ۳۶۶۵۷۰۳۲ - ۳

دفتر مرکزی مشارکت ۳۶۶۶۱۶۶ - ۳۶۶۶۳۳۶ - ۰۵۱

دفتر مشارکت های مردمی نیش امام رضا ۳۲ ۳۸۵۹۳۹۰۲ - ۰۵۱

کارت بانک ملی ۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۱۰۳۹۱ / کارت بانک ملت ۶۱۰۴۳۳۷۷۰۰۷۹۲۰۸

 fayyazbakhshcharity

 www.fbrc.ir

همیشه بهترین‌ها **کاپیتان** می‌شن



چرم مشهد Mashad Leather

برای آنان که به زیبایی می‌اندیشند

فروشگاه های تهران	پروما:	۰۵۱۳-۷۶۴۸۵۸۲	رویان:	۰۱۲۲-۶۲۴۶۵۷۵	شیراز ۲:	۰۷۱۱-۶۶۶۵۸۳۹
ونک:	احمد آباد:	۰۵۱۳-۸۴۴۲۱۸۹	زاهدان:	۰۵۴۱-۲۴۲۲۶۴۲-۳	قزوین:	۰۲۸۱-۳۳۲۵۰۰۱
ولیعصر:	آلتون:	۰۵۱۳-۸۴۹۱۲۶۴	زنجان:	۰۲۴۱-۳۲۲۹۴۲۳	کرج:	۰۲۶-۳۲۲۶۵۷۳۵
گلستان:	هتل قصر طلایی:	۰۵۱۳-۸۵۵۲۱۹۵	ایلام:	۰۸۴۱-۲۲۴۵۸۱۷	کرمان:	۰۳۴۱-۲۴۴۱۴۸۶
فردوسی:	الماس شرق:	۰۵۱۳-۷۱۱۳۹۳۱	بابلسر:	۰۱۱۲-۵۲۲۶۷۲۴	خارج از کشور	
هایپر استار:	هتل درویشی:	۰۵۱۳-۸۵۵۴۰۲۷	بجنورد:	۰۵۸۴-۲۲۳۶۴۱۸	Australia:	+61-390785181
کریم خان:	ورسیج:	۰۵۱۳-۸۴۶۹۵۵۴	بندر انزلی:	۰۱۸۱-۴۲۴۲۴۸۸	Bosnia:	+387-61149220
الماس ایران:	فرودگاه مشهد:	۰۲۱-۲۲۹۵۹۸۲۰	بندر عباس:	۰۷۶۱-۲۲۵۰۸۲۱	Erbil:	+964-7508440201
سمرقند:	فروشگاههای اصفهان	۰۲۱-۴۴۴۱۸۲۵۵	تبریز:	۰۴۱۱-۳۳۲۳۲۲۰	Malaysia:	+60-3211003423
میرداماد:	توحید:	۰۲۱-۲۲۲۲۳۰۵۴	چالوس:	۰۱۹۱-۲۱۶۴۹۱۶		
میلاد نور:	چهارباغ:	۰۲۱-۸۸۳۷۰۷۹۹	رشت:	۰۱۳۱-۶۶۶۹۶۹۸۵		
برج میلاد:	سیتی سنتر:	۰۲۱-۸۸۶۲۰۳۶۱	گرگان:	۰۱۷۱-۲۳۵۹۱۸۱		
تجریش:	سایر شهرستان ها	۰۲۱-۲۶۸۵۰۶۵۱	همدان:	۰۸۱۱-۸۳۱۱۰۲۵		
هفت حوض:	آمل:	۰۲۱-۷۷۴۵۴۹۶۱	یاسوج:	۰۷۴۱-۲۲۳۵۹۸۹		
فرودگاه بین المللی امام	اراک:	۰۲۱-۳۲۲۳۶۲۹۲	یزد:	۰۳۵۱-۶۲۶۱۳۷۳		
فروشگاه های مشهد	اردبیل:	۰۴۵۱-۵۵۱۶۸۹۹	ساری:	۰۱۵۱-۲۲۷۴۸۹۵		
رضا:	اهواز ۱:	۰۵۱۳-۸۵۴۴۴۵۴	سمنان:	۰۲۳۱-۳۲۴۸۴۹۰	تهران - اداره مرکزی:	۰۲۱-۲۲۰۱۲۶۰۳
دانش:	اهواز ۲:	۰۵۱۳-۸۵۹۸۱۴۰	شیراز ۱:	۰۷۱۱-۴۶۸۳۳۲۲	مشهد - دفتر مرکزی:	۰۵۱۳-۸۴۲۶۳۶۳
سجاد:	ارومیه:	۰۵۱۳-۷۶۱۰۲۲۲	کرمانشاه:	۰۴۴۱-۳۴۴۷۵۸۲	مشهد - کارخانه:	۰۵۱۲-۲۰۰۳۲۳۲

www.mashadleather.com

شوق حضور

فصلنامه فرهنگی آموزشی اجتماعی خبری
مؤسسه خیریه توانبخشی و نگهداری معلولین جسمی حرکتی شهید فیاض بخش (عبد... هنری) مشهد

شورای سیاست گذاری: هیأت مدیره

مدیر مسئول: یوسف کامیار

سردبیر: سید محمد مهدی حسینی

مدیر تولید محتوا و ایده پرداز: سیده حشمت نبوی

هیأت تحریریه: فرزانه شیخ، مهدی عیدیان، محبوبه فرامرزی، علی ناصری و سیده حشمت نبوی

نام و یاد زنده یادان ایرج قدرت، جعفر تشکری، محمد بنز آبادی و محمد طاهر پیک

اعضای فقیه تحریریه شوق حضور گرمی باد.

امام حسین علیه السلام:
بدانید رفع نیازمندی‌های مردم
از نعمت‌های الهی است
مبادا با رنجاندن مردم نیازمند کفران نعمت کنید
که این وظیفه خدمت رسانی (این نعمت)
به دیگران محول خواهد شد.

مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۶۹.

عکس: امید استادی
ویراستار و حروف چین: روابط عمومی
نمونه خوانی: روابط عمومی
صفحه آرا و گرافیک: امیرعلی ارباب معروف

آچه از این خانه باید بدانید	۴
سخن مدیرمسئول	۶
یادداشت سردبیر	۸
بانیک اندیشان	۱۲
با معلولین موفق	۱۴
خداحافظ پار همراه و دلسوز	۱۵
فرشته‌ای که فقط دو ماه مهمان ما بود	۱۶
فعالیت‌های فرهنگی	۱۸
توانبخشی حرفه‌ای	۲۲
اخبار	۲۷
آسمان پرستاره	۲۸
خبرهای خوش	۲۹
بازگشتکشان	۳۳
مطالب علمی و آموزشی	۳۸
نیازمندی‌ها	

بسته بندی: به همت نیکوکاران گرانقدر خانواده محترم شیعه‌زاده
و بستگان محترم
* از نیکوکاران گرانقدر و خوانندگان محترم پوزش می‌طلبیم که به
خاطر هزینه‌های سنگین کاغذ و چاپ، دومانه شوق حضور
مجدداً به فصلنامه تبدیل گردیده است.
* نیازمندی‌های ارزشمند شما برای استمرار انتشار نشریه
شوق حضور هستیم. خواهشمندیم تصویر فیش واریزی را به
شماره ۰۹۰۱۸۰۴۵۸۴۸ در ایستا ارسال بفرمایید.
* تبلیغات شما در مسير معرفی برندگان به عنوان حامی معلولین و
سهیم شدن در کار خیر می‌تواند گره‌گشای بخشی از مشکلات و
هزینه‌های سنگین درمان و توانبخشی ۵۵۰ فرزند این خانه باشد.
همه‌مانگی ۰۵۱۳۶۶۶۶۰۰۰
- دست نوشته‌ها و عکس‌های خود را با موضوع معلولیت، توانبخشی و
خواندنی‌های جذاب به شماره اعلامی، در ایستا ارسال نمایید.
- از اینکه مسئولیت آثارتان را به عهده می‌گیرید و ویرایش نهایی را به
ما می‌سپارید، صمیمانه سپاسگزاریم.
جهت اطلاع خوانندگان محترم و نیکوکاران گرانقدر، به منظور
رعایت اصول خبر نویسی و مطبوعاتی، از اینکه پیشوند خانم و آقا
قبل از نام افراد درج نگردیده است پیشاپیش پوزش می‌طلبیم.



آنچه از این خانه باید بدانید

بیش از پنجاه سال پیش زنده یادان دکتر محمد ارسطوپور، محمد بهادری، دکتر خدیوی، قدس نهری، بلال لشکری و عبدا... هنری صفحاتی از زندگی شان را به گونه‌ای نوشتند که امروز نامشان در این خانه ماندگار شده است. این قصه از اندیشه در مورد زندگی افراد بی‌سر و سامان آغاز شد. فکر سامان‌دهی افرادی بی‌پناه، معلولانی که برای زنده ماندن جز تکدی‌گری راهی نداشتند و مطرود جامعه بودند، کاری بسیار بزرگ و سنگین بود و جز در پرتو اندیشه‌های پر بار و گام‌های بلند امکان‌پذیر نبود. سرانجام اولین تشکل معلولان به همت آن‌ها پدید آمد و هنری که در اثر سانحه رانندگی دچار معلولیت شده بود و با معلولان درد مشترک داشت، به پیشنهاد دکتر محمد ارسطوپور، مدیریت کار را به عهده گرفت. با برنامه ریزی ارسطوپور و تلاش وصف ناپذیر هنری، زمینی دریافت کردند و آسایشگاهی را با چند خوابگاه و یک بخش کوچک اداری به بهره‌برداری رساندند، اما عبدا... هنری قبل از افتتاح آسایشگاه دهم‌هستم اردیبهشت ۱۳۵۰، دارفانی را وداع گفت و آسایشگاه با نام عبدا... هنری به بهره‌برداری رسید.

امور فرهنگی: آموزش قرآن، هنرهای نمایشی، هنرهای آوایی، بازی با رنگ، پتینه، خوشنویسی، نقاشی، دوره‌های کتابخوانی و تفکر خلاق، دوره‌های تئاتر، فن بیان و میزگردهای فرهنگی، قصه خوانی، آموزش زبان انگلیسی، فعالیت چشمگیر ۲۲ تن از مددجویان کم توان در سوادآموزی.

تحصیل و آموزش: دو بخش مجزای دانش آموزی دختران و پسران و تحصیل در مقاطع مختلف از پیش دبستانی تا دانشگاه رسیدن به مدارج کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا و اشتغال به خدمت در مشاغل مختلف دولتی و خصوصی.

حرفه آموزی: نیمی از مددجویان، روزانه در حال آموختن مهارت و حرفه آموزی هستند.

توانبخشی حرفه‌ای: خیاطی، مونتاژ، چرم دوزی، بافندگی، فرش بافی، قلم زنی و منبت کاری روی چوب، معرق کاری و مشبک مسکن: توجه به ساخت مسکن برای مددجویانی که ازدواج نموده و مستقل شده اند از سیاست‌های این مؤسسه می باشد. ساخت مسکن در شهرک آسایشگاه شهید فیاض بخش با ۵۰ واحد و یک باب مسجد و ۱۸ واحد آپارتمان مناسب سازی شده در منطقه حجاب و اندیشه.

کارگاه صنایع بهداشتی سلولزی: این کارگاه به همت خیرین عزیز به منظور تولید و تأمین صنایع بهداشتی از جمله دستمال کاغذی و پوشک مددجویان آسایشگاه راندازی گردیده است که متأسفانه

بزرگترین مؤسسه توانبخشی و نگهداری معلولین جسمی حرکتی کشور با خدمات کامل سرپرستی، درمان، توانبخشی، آموزشی، ورزشی، رفاهی و فرهنگی برای بیش از ۵۰۰ مددجوی ساکن مؤسسه از شیرخوار تا سالمند در چهار بخش اطفال زنان، مردان و محصلین (دختر و پسر) و خدمات دهی روزانه به ۱۲۰۰ مددجوی خارج از مؤسسه در ماه. مخارج مؤسسه در ماه حدود ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌باشد که بیش از ۸۰ درصد هزینه‌های آن توسط مردم نیکوکار تأمین می‌گردد.



امام صادق (ع): هر انسانی در

گرو فطرته (زکات فطره) است

و هر مولودی در گرو عقیقه است.

(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۸۴)



چنانچه در کودکی عقیقه نشده‌اید

به نیت سلامتی خود می‌توانید خودتان

این کار را انجام دهید

آسایشگاه معلولین شهید فیاض بخش

با کشتارگاه بهداشتی و گوسفند برای

انجام عقیقه، قربانی و نذورات شما

مردم عزیز آماده خدمت‌رسانی می‌باشد

۰۵۱۳۶۶۶۶۰۰۰ / ۰۵۱۳۶۶۶۶۳۳۶

قدر دانی از محبت نیکوکاران، قدر دانی از لطف خداوند متعال است

یکی از کارهای بسیار مهم زندگی مؤمن که مورد تأکید خدای متعال و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است که همیشه باید در لیست برنامه‌های ضروری او باشد، مسئله برآوردن حاجات مؤمنین و گره‌گشایی از زندگی آن هاست. اهمیت این موضوع در حدی است که پی بردن به آن از حد ظرفیت عقل آدمی خارج است. در حدیثی از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده است که حضرت فرمود: «هر کس دل مؤمنی را شاد کند، مرا شاد نموده و هر که مرا شاد نماید خدا را شاد نموده است.» برابری شاد نمودن دل مؤمن با شادی خدا چیزی نیست که ما با عقل قاصر خود بتوانیم آن را درک نماییم. بین مردم جامعه، آن قشر که از همه نیازمندتر و کمک‌رسانی به آن‌ها بر همه لازم و ضروری است به سفارش بزرگان دین عیال خداوند مهربان محسوب می‌شوند و نیکی به آنان بسیار تأکید شده است. خداوند متعال در کلام نورانی خود به کزات مؤمنین را به انفاق و کمک‌رسانی به فقرا و مستمندان سفارش فرموده است. از باب نمونه به یکی از آیات نورانی قرآن کریم در این زمینه اشاره می‌نمایم: خداوند مهربان در بیانی بسیار لطیف و زیبا می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض» ای کسانی که ایمان آورده اید، از بهترین چیزهایی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برایتان بیرون آورده ایم، انفاق نمایید. و باز در جایی دیگر از قرآن کریم می‌فرماید «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْأَجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^۳ و خدای یکتا را بپرستید و هیچ چیزی را شریک وی نگزیدید و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه دور و نزدیک و دوستان موافق و رهگذران و بندگان که زیردست تصرف شما نیستند نیکی کنید، که خدا مردم متکبر خودپسند را دوست ندارد. این سفارشات نورانی از ناحیه آن قدرت بی‌مثال، بیانگر اهمیت فوق‌العاده مسئله کمک‌رسانی به فقرا و تنگدستان است و لذا بر مؤمنین خدا باور است که در این جهت از خود ذره‌ای تعلل و سستی نشان نداده و به سخنان حضرت حق گوش جان فر دهند تا در مقابل از آثار مفید و برکات مادی و معنوی آن بهره‌کافی و وافی رانصیب خود نمایند. ما توفیق این را داشته‌ایم که در سال‌های خدمت همواره شاهد این باشیم که: چگونه مردم عزیز از اقصی نقاط کشور عزیزمان، از هر فرصتی برای رفع نیازهای هموعان و تشکیل زندگی آبرومندانه آنان می‌شتابند و در شادکردن مردم کم‌برخوردار و تقسیم سفره خود از یکدیگر پیشی می‌گیرند. فرصت عید سعید قربان و عید سعید غدیر مجال کم‌نظیری بود که مؤمنان خداجو با نذورات و هرگونه نیت خیری به دنبال نیکی و مبرات بودند و خوشه چین لحظات نیکوکاری گردیدند. ما نیز در مقابل این انسان‌های شریف، وظایف بسیاری داریم از جمله شفاف‌سازی عملکرد و جلب اعتمادشان، چراکه آنان بی‌دریغ و خالصانه همواره کمک‌رسان و یاریگر معلولین عزیز می‌باشند و باز وظیفه خود می‌دانیم که به قول شریف حضرت امام رضا ثامن الحجج علیه السلام جامه عمل بپوشیم و قدر دان و شاکر لطف آنان باشیم.

حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید:

«من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل»^۴

هر کس نعمت دهنده‌ای از مخلوقان را شکر نگذارد، شکر خداوند را بجا نیاورده است.

خوشا به حال من

تو هم مثل من شب که می‌شود دلت می‌گیرد؟ برای خودت... برای تمام آدم‌ها و برای موجودات خسته و تنهائی که بی‌سرپناه مانده‌اند؟ دلت می‌گیرد به حال حرف‌هایی که نشد که بگویی؟ دلت می‌گیرد برای تمام آنان که همین لحظه پر از نیاز و حرفند و هیچکس را ندارند؟ یا برای آنان که کسان زیادی دارند و آن کس که باید را ندارند؟ تو هم مثل من شب که می‌شود... من هر شب در سکوت پر از پرسش... پرسش از اینکه بی‌دلیل و بی‌آن که گناهی مرتکب شده باشم رهایم کردند... هر شب بالینم خیس از اشک‌هایی است که دستی نیست پاکشان کند.

اما هر صبح با گرمای دست‌های نوازشگری برمی‌خیزم که از محبت لبریزم می‌سازند. دیگر خبری از اندوه شبانه نیست... خورشید در دست‌انم جای دارد. زندگی... گل زندگی از آن من است. شادمانه رو به آینده می‌ایستم... پرم از عشق از انرژی... بدا به حال آنان که چون منی را از دست دادند... خوشا به حال من که سرشارم از زندگی، امید و آرزوهایی که حتماً به آن خواهیم رسید. فروغ محبت پدران و مادران بی‌نام و نشانی که در لحظه لحظه زندگی، حامی و همراهم بوده و هستند را از یاد نخواهم برد. / زبان حال فروغ و دیگر فرزندان بهشت کوچک فیاض بخش

سیده حشمت نبوی



تا زنده‌م خرابش کنین! پای صحبت‌های مردی که محل زندگی‌اش را وقف بچه‌های آسایشگاه کرده

● علی ناصری



به اینکه خودش مطرح بشه نداره ولی آخر سر با اصرار من که می‌گم شاید بقیه هم تشویق به همراهی بشن، حاضر به گفتگو و معرفی بیشتر خودش می‌شه.

دکمه ضبط صدای موبایلم رو می‌زنم و میگم: باهاتون بیشتر آشنا بشیم؟ فروردین ۱۳۳۴. اصالتا کاشمیری هستم ولی از شش سالگی، با پدرم اومدم مشهد. دوران ابتدای مدرسه پهلوی بودم توی کوچه عیدگاه و تا ششم قدیم هم بیشتر درس نخوندم. بعد رفتم و در بازار شاگردی کردم. پدرم بزاز و پارچه‌فروش بود. یک مغازه داشت زمان قدیم در خیابون بهار. تومنی یک قرون دوهزار، نون حلال در می‌آورد. آدم بسیار مقیدی بود یادم نمی‌ره شرکت‌تعاونی پارچه‌فروش‌ها، قواری چادر داده بود و گفته بود هر خانواده‌ای یک چادر. خدایامرز پدرم با اینکه خودش مسئول توزیع بود ولی برای بچه‌هاش کلا یک چادر برداشت و بیشتر از سهمش، نگرفت. خانواده میگفتن یکی دیگه بدین برای اون یکی خواهرش! میگفت نه پدرجان! من نمی‌تونم! گفتن هر خانواده‌ای یک چادر و ماهم سهم خودمون رو گرفتیم تموم شده رفته. یا وقتی پارچه‌ای تعاونی می‌اومد، یک سانت به خونه‌ی خودش نمی‌آورد! پدرم خیلی ساده و مرتب زندگی کرد. خدا رحمتش کنه ۱۰۵ سال عمر کرد و در ۸۰ سالگی که با اتحادیه کار کرد حسابش پاک پاک بود، یک قرون بالا و پایین نکرد! با نون حلال بزرگ‌مون کرد و دنبال تجملات نبود. من هم هیچ‌وقت دنبال جمع کردن ثروت و این جور برنامه‌ها نبودم، ثروتم قناعت بوده. بعد از کار توی بازار رفتم کارمند مخابرات شدم و بعد هم خودم رو باز خرید کردم تا سال ۵۷ در همون منطقه‌ی خیابون بهار زندگی کردیم تا اینکه اینجا رو ساختم و از سال ۵۸ با پدرم اومدم مشهد همیجا که الان می‌بینم. یک هفت‌هشت سالی همیجا توی یکی از مغازه‌های سر خونه، سوپر مارکت داشتیم و روزگار می‌گذروندم. کارم همش آزاد بوده. دوتا خواهر و چهارتا برادر بودیم که یکی از خواهرها و یکی از برادرهام فوت کردن. الان سه تا برادریم و یک خواهر که توی شهرهای مختلف زندگی می‌کنن ولی با هم در ارتباط هستیم.»

از بوی خاک نم‌زده که از کف و دیوارها بلند شده، حس می‌کنم که اینجا پر از قصه و خاطره‌اس... می‌پرسم: از این خونه و خاطراتش بگین. دست‌هاش رو به دوطرف باز می‌کنه و می‌گه: «توی این خونه کلی مهمونی و مجلس برگزار کردن. شاید بیش از هزار گوسفند قربانی شده. از مهمونی مکه و کربلا گرفته تا مجلس عروسی و عزا، هرکسی از آشنایان و همسایه‌ها هر مراسمی داشت می‌اومد اینجا می‌گرفت. ایام عزاداری، هیئت‌ها از شهرستان‌ها می‌اومدن یک هفته می‌موندن پذیرایی می‌شدن و می‌رفتن و باز گروه بعدی می‌اومد! از مراکز معلولین... از شهرستان‌ها هم زیاد می‌اومدن. الحمدلله این خونه همیشه چراغش روشن و درش باز بوده

به وخیر و برکت داشته. به‌همین خاطر اینجا رو خیلی دوست دارم. هم به خاطر زندگی با پدرم و هم برکتی که برای دیگران داشته.» دستم رو می‌ذارم کنار لیوان چای و می‌پرسم چه سالی و چطوری با آسایشگاه آشنا شدین؟

قندون رو می‌کشه سمت من و می‌گه: «تقریباً سال ۱۳۵۰ بود. بیست ساله بودم. جلسه دعای ندبه داشتیم و نوارهای مرحوم حاجی کافی، جمعه به جمعه از تهران می‌اومد و ما تکثیر و تقسیم می‌کردیم. یک بار، دوستان گفتن بریم مراسم رو جای دیگه برگزار کنیم. گفتیم کجا؟ یکی از بچه‌ها گفت بریم آسایشگاه معلولین. من خودم تا اون موقع آسایشگاه رو ندیده بودم! چندروز جلوتر اومدم با مدیر وقت آسایشگاه صحبت کردم؛ گفتم آقا، می‌خوایم یک دعای ندبه بیاریم اینجا برگزار کنیم اگه از نظر شما مشکلی نداره. مرحوم بلال لشکری، مدیر وقت آسایشگاه، خدا رحمتش کنه؛ خیلی از ما استقبال کرد. مرد آقایی بود. یک جمعه‌ای با دوستان اومدیم، اتفاقاً بچه‌های آسایشگاه هم زیاد بودن و مراسم خوبی شد. بعد از دعا هم یادمه دور یک سفره بزرگ نشستیم؛ از بچه‌هایی که روی ویلچر بودن تا هرکی روی زمین نشسته بود؛ همه دور هم شله مشهدی خوردیم و کلا روز قشنگی شد. دیگه از همون موقع با آسایشگاه آشنا شدم و در ارتباط بودیم و هستیم تا الان. اون سالها گاهی پیش می‌اومد که دوستان میگفتن جاهای دیگه هم بریم برگزار کنیم اما در نهایت قسمت می‌شد بیایم همین‌جا. غیر از برگزاری مراسم روزهای دیگه هم با رفقا برای دیدن بچه‌ها اومدیم... رفقای قدیمی که همه باهم پیر شدیم ولی هنوزم مراسم و مراسم سرچاشه.»

از چایم می‌خورم و می‌گم: یعنی هنوزم باهاشون در ارتباط هستین؟ بعد از لبخند کم‌رنگش، چشمش برق می‌زنن: «بله بله... آخه از همسایه‌های قدیم بودن از رفقا بودن... اجازه بدین؛ چندتا برادر آقایان کریم‌پور بودن. آقای نجومی بود. آقای... عرضم به خدمت شما... شکاری بود. آقای کریمی... برادران ملکی هفت هشت تا برادر و پسرعمو و بقیه... دیگه... اسمی‌شون خیلی زیاده. عکاسشون رو دارم که قدیم توی آسایشگاه گرفتیم ولی دست رفقا ست. الان هم می‌بینم ولی خب کمتر شده. هم راه‌ها دورتر شده هم گرفتاری‌ها بیشتر... هرکدوم یک گوشه از شهر زندگی می‌کنن؛ یکی وکیل‌آباد... یکی محمدآباد... یکی خواجه‌ربیع... فاصله‌ها بیشتر شده ولی خب کم‌وبیش در تماس هستیم.»

پشت سر آقای ریحانی روی دیوار ترک خورده، یک شاخه خشکیده انگوره که هنوز چندتایی برگ داره. می‌پرسم: از اون روزها، حوالی سال ۱۳۵۰ بگین، اگه خاطره تلخ یا شیرینی دارین.

به پشت دست‌هاش نگاه می‌کنه و با حسرت می‌گه: «خاطره که... همه‌اش شیرین بود. خیلی مردم هوای هم رو داشتن. اگه آدم کم و کسری داشت خاطر جمع بود که همسایه داره. فرض کنین اگه دیر به خونه می‌رسیدم و نونوایی بسته بود. روم می‌شد بیام در خونه‌ی شما بگم اگه نون اضافه داری یکی دوتا بده، شما هم با روی باز هرچی



نیوکار و واقف کرانقدر
حاج محمدعلی ریحانی

بود می‌گفتین بیا این نون. باز ما هم هم‌جور تلافی می‌کردیم. اگه قندی بود روغنی بود... وقت و بی‌وقت اگه احتیاجی داشتیم دیگه نیازی نبود بریم جلو مغازه سوپری بگیم آقا نسبه به ما بده... از همسایه می‌گرفتیم به همسایه هم پس میدادیم. اصلاً یک جور دیگه‌ای بود آقا؛ در شادی هم، شاد بودیم در غم و عزای هم عزادار. به قول گفتنی اگه یکی مریض می‌شد میگفتی همه مریض شدن. اصلاً تا قبل سال ۱۳۵۷ یک چیز دیگه‌ای بود... دامون هم بهتر مستجاب می‌شد. چون همه با هم روراست بودن. دست توی جیب همدیگه نمی‌کردن... دست به دست هم می‌دادن... الان متأسفانه برعکس شده.»

دست راستش رو میاره بالا و به پشت سرم اشاره می‌کنه و می‌گه: «همین حرم امام رضا... ما شبای ماه رمضان، از جلسات که ساعتی یازده شب تعطیل می‌شد می‌اومدیم می‌رفتیم جلسه پروان دین نبوی، خیابون نواب صفوی. اونجا تا یک، یک و خورده‌ای شب، جلسه و سخنرانی و مداحی بود. بعد از اونجا می‌اومدیم حرم تا یک ساعت به اذن صبح. یعنی این یک ساعت تا اذن، یکسره نقاره‌خانه می‌زد! چی شده؟! نابینا شفا دادن! فلج شفا دادن! مریض دکتر جواب کرده، شفا دادن! عجیب بود! یعنی مردم حال‌وهوای دیگه‌ای داشتن... روزگار بهتری هم داشتن.»

معمولاً آدم فکر می‌کنن که برای کار خیر باید خیلی وضع‌شون خوب باشه! با همین ذهنیت می‌پرسم: چی شد که به وقف فکر کردین و چرا وقف آسایشگاه؟

«خدا گفته آگه می‌خواین ببخشین، اون چیزی رو ببخشین که خیلی دوست دارین... از همون بچگی می‌شنیدم که آگه یک قدم برای خدا برداری خدا ده قدم برات برمی‌داره و این برنامه‌ها رو داشتیم. توی مجالس امام‌حسین با وقف آشنا شدم. اینکه می‌دیدم کسی نذری داده یا چیزی وقف کرده، گوشه‌ی ذهنم موندنه بود و همیشه آرزو داشتم من هم یه روزی یه کاری بکنم. آثار وقف رو هم در زندگی افراد زیاد دیدم که چه برکاتی داشته... هم برای خودشون هم بچه‌هاشون. کلا بخشش و کمک کردن رو همیشه دوست داشتم. بعد این همه سال با خودم فکر کردم من که ورئه‌ای ندارم...»

از ذهنم می‌گذره که پس زن و بچه‌ی این مرد کجا هستن؟! آیا اتفاق برایشون افتاده!؟

«... و خدارو شکر خواهر و برادرهام که وضعشون خوبه... پس گفتم این خونه رو وقف کنم که به درد مردم بخوره. به خیلی چیزها فکر کردم اینکه حسینیه بشه... مسجد بشه، خوابگاه دانشجویی بشه یا چیزی دیگه. قبل از آسایشگاه هم با چندجای



دیگه حرف زده بودم ولی در نهایت بعد از تحقیق، دلم به اونجاها راضی نشد تا اینکه قرعه به نام آسایشگاه افتاد و بعد از چهل سال آشنایی، گفتم تحقیق نمی‌خواد! بیاین بریم محضر کارهاشو انجام بدین تا نفعش زودتر به این ۵۰۰ و چند نفر بچه‌های آسایشگاه برسه.»

مُبل رو جلوتر می‌کشم و می‌گم ببخشید قصد فضولی ندارم ولی برام سوال پیش اومد که آیا تشکیل خانواده دادین؟

قبل از اینکه جواب بده، توپ بچه‌های همسایه میاد و می‌افته وسط گفتگوی ما. بچه‌های اون‌طرف دیوار برای لحظه‌ای ساکت می‌شن. بلند می‌شه و نگاهی به توپ می‌ندازه و می‌گه: «نه من ازدواج نکردم...»

و بعد توپ رو پرت می‌کنه اون‌طرف دیوار، بچه‌ها تشکر می‌کنن و دوباره سروصداشون بلند می‌شه.

واقعا؟!... چرا ازدواج نکردین!؟

آقای ریحانی که پا شده از همونجا میره سمت پله‌ها و میگه که الان برمی‌گردم. بعد از لحظه‌ای با یه ظرف پر از پرتقال‌های خوش‌رنگ میاد پایین و روبروی من می‌شیند و تعارف می‌کنه و میگه:

«راستش من از اول زندگیم، کنار پدرومادرم بودم. وقتی به سن

ازدواج رسیدم، امروز و فردا کردم و بعد دیگه سن پدرومادرم خیلی بالا رفته بود و کسی رو غیر از من نداشتم. خواهر برادرهام که هرکدوم شهری بودن، نگران بودم شاید اگر با کسی ازدواج کنم حاضر نشه قبول کنه من از پدرومادرم نگهداری کنم و دیگه سالها گذشت و منم سرم به همین برنامه‌ها و جلسات گرم شد و دیگه نرفتم دنبالش. پدرم در سن ۱۰۵ سالگی از دنیا رفت و مادرم در سن نود و چندسالگی. خدا رحمتشون کنه توی همین خونه باهم زندگی کردیم و همینجا هم از دنیا رفتن. دیگه از سال ۱۳۷۷ حدوداً سی ساله که اینجا تنها زندگی می‌کنم.»

خدا رحمتشون کنه... پس یک جورایی الان بچه‌های آسایشگاه وارث شما هستن.

«بله دیگه... هرچی دارم و ندارم مال اوناست. افتخار هم می‌کنم. هیچ توقع و چشم‌داشتی هم ندارم. الان یک سال و خورده‌ای شده اینجا سندش به اسم بچه‌ها خورده! بالاخره ۲۵۰ متر زمین... بارها گفتم بیاین اینجا رو زودتر بسازیم، مردم هم حتما کمک می‌کنن. درسته الان آسایشگاه یک برنامه ساختمانی بزرگ در حال انجام داره اما برای این کار هم یک شماره حساب بنارن و اعلام کنن. هرکی هرچی در توانش باشه کمک کنه در ثوابش شریک میشه. بعدشم موقع ساخت هرکی بتونه آجری بده، بلی بزنه، هرکی هرکاری انجام بده برای خودش ذخیره می‌شه.»

تا زندهم خرابش کنین!

«آرزو دارم تا زنده هستم ببینم که این کار به سرانجامی رسیده. من امروز هستم فردانه! بهشون هم گفتم فقط تنها خواهش و خواسته‌ای که من مدت‌هاست از مسئولین آسایشگاه دارم اینه که تا زنده‌ام خرابش کنین و زودتر برای ساخت اینجا اقدام کنین. من می‌گم با توجه به موقعیت مکانی که اینجا داره اگر یک کلینیک درمانی و مرکز اقامتی احداث بشه منبع درآمد خیلی خوبی برای بچه‌های آسایشگاه می‌شه. ولی مسئولین آسایشگاه میگن اول باید یک بانی پیدا بشه! صبر کنیم فلان خیر عرب بیاد... نمی‌دونم کی بیاد... کی نیاد! من میگم آقایان! این کار رو شروع کنیم مردم مشارکت می‌کنن! منتظر خیر عرب و اینا نباشیم. تا زنده هستم دوست دارم ببینم اینجا به سود آوری برای بچه‌ها رسیده. بهرحال رسم و قانونش اینه؛ چیزی که واقف گفته باید بهش عمل بشه و واقف هم باید پیگیر کار باشه تا ثمرات و اثراتش رو ببینه.»

حالا چرا کلینیک درمانی و مرکز اقامتی بسازن؟

«یک روز داشتم از خونه می‌رفتم بیرون، دیدم سرکوچه یک پیرمرد غربی ایستاده و منتظره... فکر کنم اهل طرفای خواف بود. گفتم چی شده پدرجان؟ معلوم بود درد می‌کشه! گفتم مریضم، سوندم گیر کرده آمدم مشهد، دارم دنبال درمانگاهی جایی می‌گردم. ماشین گرفتم بردمش فلکه برق این درمانگاه امام حسین، گفتم مسئولش نیست و انجام نمیدیم و خلاصه بردم جای دیگه و آخر توی بیمارستان موسی بن‌جعفر کارش رو راه انداختن. بعدم بردمش نهار و زیارت و آوردم سوار اتوبوسش کردم که برگردن شهرش... کار نداریم منظور اینکه احساس کردم جای همچین مرکزی، نزدیک ترمینال خالیه... از طرفی اینجور جایی خیلی می‌تونه باعث درآمدزایی برای بچه‌ها بشه! هم کار خلق‌الله

راه میفته، هم نفعش به این بچه‌ها میرسه.»
آخه تنها جایی که دارین همین‌جاست! آگه کلینیک و مرکز اقامتی بشه شما کجا زندگی می‌کنین!؟

برای لحظه‌ای نگاه می‌کنه به دیوارها، پنجره‌ها و اطراف خونه، مثل وقتی که آدم به یه آشنای قدیمی نگاه می‌کنه و می‌گه: «اگر زودتر اینجا رو بسازن تا زمانی که زنده بودم روی پشت‌بومش دو اتاق و یک آشپزخونه به من بدن کافیه، بعد هم که رفتم دیگه همونم لازم ندارم.»

روی مُبل جابجا می‌شوم و می‌گم: ان‌شاءالله سال‌های سال در شادی و سلامتی عمر کنین و خودتون شاهد ثمرات این وقف باشین. خیلی ممنونم و دیگه وقت شمارو نمی‌گیرم. آگه مطلبی دارین قبل از خداحافظی بفرمایین.

دست می‌کشه به سطح قرمز رومی‌زی و بعد انگار برای لحظه‌ای تاریخ و سرگذشت این خونه از جلوی چشمش گذشته باشه، آهی می‌کشه و میگه: «همون‌طور که خدمتون گفتم این خونه بخاطر خاطراتی که باهاش دارم برام خیلی عزیزه... با دستای خودم ساختمش. عزیزترین چیزی که دارم رو به عزیزترین آدمای زندگیم هدیه دادم. امیدوارم همه همت کنن از مسئول و خیرین و مردم عزیز که خداخیرشون بده همیشه پیش قدم بودن و هستن، تا اینجا زودتر به بهره‌برداری برسه... این آخرین آرزوی منه... زودتر خرابش کنین.»

ابرهایی که از صبح آسمون شهر رو گرفتن، آرام و کم‌کم شروع می‌کنن به باریدن. به آقای ریحانی می‌گم برن داخل تا خیس نشن و من هم دیگه برم. بالا رونگه می‌کنه و با لبخند می‌گه: بارون، رحمته. خداحافظی می‌کنم و میام بیرون. تا دم در میاد. برمی‌گردم و نگاهش می‌کنم؛ قطره‌ها تند تند از بتر بچه‌های آسایشگاه که دارن بالای سرش لبخند می‌زنن، می‌چکه روی شونه‌های آقای ریحانی. حالا بیش از ۵۰۰ نفر وارث داره! میرم سرکوچه. بارون شدیدتر می‌شه و مردم در حال دویدن هستن تا سرپناهی پیدا کنن. میام کنار خیابون. پیرمردی شهرستانی لنگ‌لنگان از کنارم رد میشه تا سوار اتوبوس خط پایانه بشه. قبل از سوار شدن برمی‌گردد و سلام می‌ده. نگاه می‌کنم به رفتنش... به رفتن اتوبوس به سمت ترمینال... و بعد سمت حرم رو نگاه می‌کنم... این خیابون هر دو طرفش به سفر ختم می‌شه. آقای ریحانی راست می‌گه؛ بارون رحمته... سرپناه نمی‌خواد. در امتداد این مسیر شروع می‌کنم به قدم زدن تا بارون، خودش سرپناهم بشه.





ابوالفضل شیری

عضو تیم بسکتبال با ویلچر آسایشگاه شهید فیاض بخش

● مهدی عیدیان

رتبه ۳ رقی

ابوالفضل شیری هشتم متولد ۱۳۵۶، در استان گلستان شهرستان گنبد کاووس به دنیا آمد. لیسانس مهندسی فضای سبز از دانشگاه دولتی تبریز با رتبه سه رقی ۳۱۸ کنکور سراسری و فوق لیسانس برنامه‌ریزی شهری از دانشگاه دولتی زنجان با رتبه ۲ رقی دارم سال ۹۱ ازدواج کردم. همسر اصالتاً مشهدی و فارغ التحصیل دکترای فیزیولوژی گیاهی می‌باشد. در دانشگاه با همسر آشنا شدم و این آشنایی منجر به ازدواج شد که حاصل این ازدواج یک فرزند دختر است که ۹ سال دارد.

در ۲ سالگی مبتلا به فلج اطفال یا پولیومیلیت شدم که منجر به فلج دائمی پاها در سطح شدید شد.

علاقه ای به بسکتبال نداشتم ولی بعد عاشقش شدم

در سن ۱۳ سالگی از طریق یکی از پیشکسوتان بسکتبال با ویلچر گنبد کاووس با بسکتبال آشنا شدم از همان زمان عاشق بسکتبال با ویلچر شدم و این عشق تا به امروز ادامه داشته است. تا قبل از این آشنایی اصلاً علاقه‌ای به رشته بسکتبال نداشتم و اگر از تلویزیون مسابقه بسکتبال بخش می‌شد حتماً کانال تلویزیون را عوض می‌کردم.

اردوی تیم ملی جوانان را از دست دادم

متأسفانه در دوران جوانی آن‌طور که باید نتوانستم در این رشته موفق باشم و این به دلیل حساسیت خانواده و والدین به تحصیلات، درس و دانشگاه بود و حتی اردوی استعدادیابی تیم ملی جوانان را به دلیل اشتغال به تحصیل و امتحانات از دست دادم که می‌توانست سکوی پرشی برای آینده ورزشی‌ام باشد. به هر حال بعد از فراغت از تحصیل، بسکتبال را با جدیت بیشتری دنبال کردم. با تیم گنبد کاووس بین سال‌های ۸۰ تا ۸۷ موفق به چند عنوان قهرمانی، نایب قهرمانی و سومی در لیگ دسته یک کشور شدم.

در سال ۸۸ جهت اشتغال به تهران نقل مکان کردم و تمرینات خود را با تیم آسایشگاه کهریزک ادامه دادم که در مدت ۲ سال حضور در این تیم موفق به کسب دو عنوان قهرمانی در لیگ برتر بسکتبال با ویلچر کشور شدم.

برای ادامه زندگی به شهر امام رضا آمدم

بعد از آن در بازگشت از تهران در سال ۹۱ ازدواج کردم و ساکن شهر امام رضا شدم. در مشهد با دوستان زیادی که سال‌ها در مسابقات مختلف کشوری هم‌دیگر را ملاقات کرده بودیم ارتباط گرفتیم. در ابتدای ورود به مشهد با دعوت و مساعدت محمدکریمی حدود ۵ سال در آسایشگاه جانبازان امام خمینی تمرین کردم. در آن سال‌ها متأسفانه شهر مشهد تیمی در لیگ بسکتبال با ویلچر ایران نداشت. در سال ۹۵ با همت مسئولین آسایشگاه فیاض بخش، تیم مشهد جانی دوباره گرفت و با ورود دوباره آسایشگاه به تیم‌داری در بسکتبال با ویلچر و همچنین حضور موفق و دل‌سوزانه مهندس امیر احد مستشاری به عنوان مسئول ورزش آسایشگاه و همچنین غلامرضا نامی به عنوان سرمربی و همچنین سرپرست و کمک مربی تیم (غلامرضا آهنی و غلام رسولی که هر دوی این عزیزان سابقه حضور در مسابقات

مختلف ملی و بین‌المللی را دارند) سبب شد تیم فیاض بخش مشهد به سرعت پله‌های ترقی را طی کند و بعد از دو دوره قهرمانی پیاپی در سال‌های ۹۵ و ۹۶ در لیگ ۲ و لیگ یک، خود را به جمع برترین‌های لیگ برتر برساند و در اولین سال حضور در لیگ برتر نیز موفق به کسب مقام نایب قهرمانی در سال ۹۷ شود. افتخارات بنده با این تیم، مقام قهرمانی لیگ دسته یک کشور در سال ۱۳۹۶ و مقام سومی لیگ برتر بسکتبال با ویلچر کشور در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.

اشتغال مهم‌ترین چالش جامعه معلولین

به نظر بنده، افراد دارای معلولیت باید فرصت یابند تا استعدادهای خود را در هر زمینه شکوفا کنند. بنابراین باید دسترسی آنان برای مشارکت در تمامی فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و ورزشی تضمین شده و از هر ابزار و تکنولوژی برای دستیابی به این منظور باید استفاده شود. همچنین آنچه در ارتباطات اجتماعی با افراد دارای معلولیت باید در نظر گرفت، دیدگاه و نحوه برخورد جامعه با این افراد است که باید بر مبنای حق ذاتی و احترام بوده و از ترحم به آن‌ها دوری شود. مهم‌ترین چالش جامعه معلولان مسئله اشتغال است. امرار معاش و اشتغال هر فرد معلول یکی از پایه‌های مهم توانمندی به شمار می‌رود و موجب استقلال اقتصادی او می‌شود. داشتن شغل، به شخص هویت و تشخیص اجتماعی بخشیده و در او اعتماد به نفس به وجود می‌آورد.

ورزش معلولان را به سطح جامعه باز می‌گرداند

نیاز به ورزش و تأثیر آن در سلامتی افراد معلول بسیار بیشتر از افراد سالم احساس می‌شود. بی‌تردید ورزش، عاملی است که معلولان را به سطح جامعه می‌کشاند و آنان را در انجام فعالیت‌ها مستقل می‌سازد. افراد معلول با شرکت در فعالیت‌های ورزشی می‌توانند کیفیت زندگی خود را افزایش داده و همچنین حضور بیشتر در جامعه باعث افزایش اعتماد به نفس آنان می‌شود. یکی دیگر از مشکلات افراد معلول، مشکلات جسمی ناشی از معلولیت است که می‌تواند با شرکت در فعالیت‌ها ورزشی درصد مبتلا شدن به سایر بیماری‌ها را کاهش دهد.

ابزار و امکانات برای ورزش معلولین فراهم نیست

ورزش معلولین از آغاز تا کنون حرکت رو به رشدی داشته است ولی ادامه این حرکت نیازمند حمایت مسئولین و دستگاه‌های دولتی و میدان دادن و حمایت از بخش خصوصی و بخش‌های نیمه دولتی و مردمی مثل آسایشگاه‌ها است. آنچه تا کنون در ورزش معلولین رخ داده است شاید استفاده از ۵۰ درصد پتانسیل ورزش معلولین هم نباشد. بسیاری از افراد معلول و توانمند بالقوه را به یاد دارم که پا به عرصه ورزش گذاشتند ولی به دلایل معیشتی و یا ایاب و ذهاب و همچنین عدم دسترسی به ابزار و امکانات به روز ورزشی مجبور به ترک ورزش شده‌اند. همین رشته بسکتبال با ویلچر را مثال می‌زنم که از رشته‌های ورزشی مهم و معتبر در رقابت‌های بین‌المللی و پارالمپیک است که تماشاگران بسیاری را به سالن‌های ورزشی و پای تلویزیون می‌کشاند. در این رشته وسیله و ابزار مهم، ویلچر مناسب ورزشی است. یک ویلچر استاندارد ورزشی در حال حاضر حدود ۶۰۰۰ دلار قیمت دارد که تأمین آن از سوی ورزشکاران ممکن نیست. البته تولیدکنندگان داخلی هم ویلچرهای نسبتاً خوبی دارند که از هیچ‌گونه حمایت دولتی برخوردار نیست و اغلب این تولیدکنندگان افراد دارای معلولیت هستند و خودشان هم ورزشکار این رشته هستند که بر حسب ضرورت و با سرمایه‌های ناچیز شخصی وارد عرصه تولید شده‌اند. اما حتی تهیه ویلچرهای ایرانی نیز برای بسیاری از ورزشکاران مشکل است و به ناچار از ویلچرهای کارکرده قدیمی با عمر بیشتر از ۴ یا ۵ سال استفاده می‌کنند.

در حال حاضر بسیاری از تیم‌ها در شهرهای مختلف کشور فقط فرصت حضور در تمرینات (۳ روز در هفته) را دارند و به همین

خاطر ورزش برای آنان بیشتر جنبه تفریحی و حفظ سلامتی را دارد و به خاطر کمبود منابع مالی و نبود اسپانسر از حضور در رقابت‌های لیگ کشور و ورزش قهرمانی محروم هستند. موفقیت بازیکنان ایرانی شاغل در لیگ‌های خارجی مانند آلمان، ایتالیا، اسپانیا، ترکیه و ... نشان می‌دهد که هرگاه ابزار و ویلچر مناسب وجود داشته باشد و همچنین حمایت مالی به شکلی مناسب انجام گیرد بازیکنان ایرانی در بالاترین سطح مسابقات بین‌المللی حاضر خواهند شد.

انتقال تجربه از نسل طلایی قدیم آسایشگاه به نسل جدید

شهر مشهد از اولین سال‌های تشکیل انجمن بسکتبال با ویلچر که به اوایل انقلاب باز می‌گردد به عنوان یکی از قطب‌های بسکتبال مطرح بوده است. در این میان مسئولین آسایشگاه فیاض بخش با نگرش مثبت به ورزش بسکتبال و حمایت همه‌جانبه از این رشته، شرایط مناسبی را برای توسعه این رشته فراهم آورده است. هر چند که تنگناهای مالی و تأمین هزینه‌های خرید ویلچر و سایر مسائل مربوط به آن وجود دارد ولی به سبب حضور مستمر در مسابقات لیگ کشوری و همچنین دانش بالای کادر فنی تیم و اشتیاق و استعداد بازیکنان تیم باعث شده تا آینده خوبی برای این تیم متصور باشد.

انتقال تجربه از نسل طلایی بسکتبال با ویلچر مشهد غلامرضا آهنی، غلام رسولی، غلامرضانامی، محمدکریمی باعث راه‌یابی نسل جدید حسن عبدی، علیرضا صداقت و محمداندیش به اردوها و ترکیب تیم ملی شود. و ان‌شاءالله این روند همچنان ادامه خواهد داشت.

در سالی که گذشت در شرایطی که بسیاری از تیم‌ها به دلیل مشکلات مالی از شرکت در لیگ انصراف دادند؛ تیم فیاض بخش مشهد دو تیم در لیگ برتر و لیگ ملی را عازم مسابقات کرد و این نشان از عزم جدی مسئولین آسایشگاه در لیگ برتر سال گذشته تیم لیگ برتری فیاض بخش موفق به کسب مقام نایب قهرمانی شد و تیم لیگ ملی (تیم دوم) که بنده نیز به عنوان بازیکن در خدمت تیم بودم؛ موفق شد دو نفر از بازیکنان جوان را به اردوی تیم ملی جوانان معرفی کند.

بهترین خاطره در میان خانواده

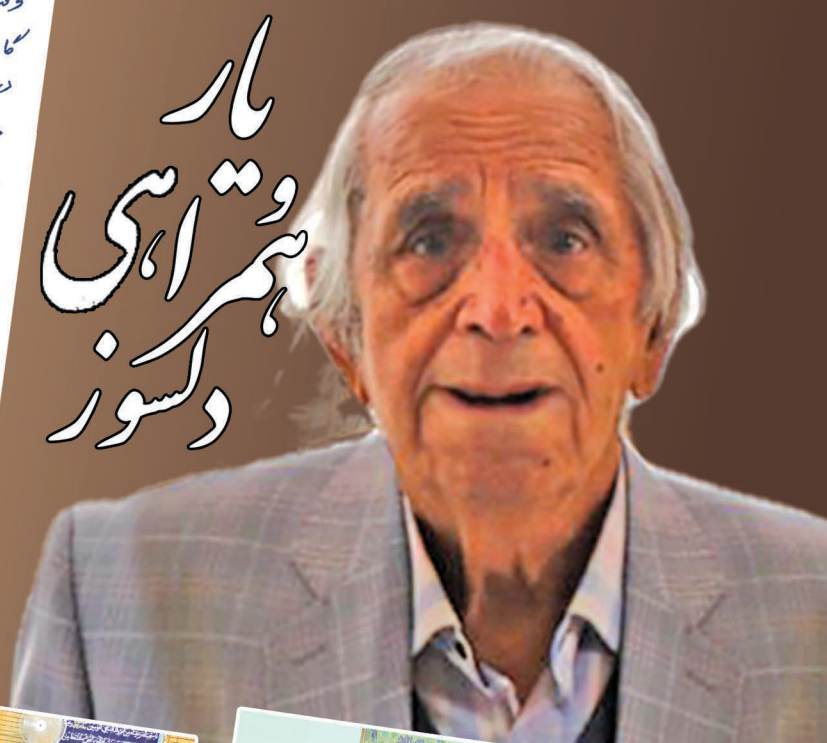
اهل خاطره بازی نیستم (به شوخی) !!! بیشتر در لحظه زندگی می‌کنم و به آینده امیدوارم. بهترین خاطرات من در درجه اول در میان خانواده و سپس در میان دوستان عزیزم در باشگاه رقم می‌خورد. خاطرات ورزشی نیز غالباً شیرین هستند شاید خاطرات بد مربوط به زمانی باشد که یک تیم شکست می‌خورد که بعد از آن تمام اعضای تیم ناراحت هستند البته خیلی زود این خاطره تلخ فراموش می‌شود و اعضای تیم به دنبال جبران شکست می‌روند.

فضایی صمیمی و دوستانه ولی در عین حال جدی و حرفه‌ای

از اینکه در مجموعه آسایشگاه فیاض بخش فعالیت و تمرین می‌کنم حس خوبی دارم و خوشحال هستم به گونه‌ای که وقتی یک جلسه تمرین تعطیل می‌شود هیچ جایگزینی برای آن ساعت تمرین ندارم و به نوعی دچار افسردگی خفیف می‌شوم. در مدت ۱۰ سالی که ساکن مشهد هستم دوستان بسیاری به دست آورده‌ام و یکی از بهترین دوران ورزشی من در شهر مشهد رقم خورده است. اینجا فضایی دوستانه و صمیمی ولی در عین حال جدی و حرفه‌ای برقرار است که وابسته به آن شده‌ام و امیدوارم به عنوان نقطه‌ای کوچک در پیشبرد اهداف ورزشی آسایشگاه موثر باشم.

مجموعه ورزشی فیاض بخش محیطی مناسب برای رشد استعدادهای ورزشی و به‌خصوص بسکتبال با ویلچر است البته نمی‌خواهم بگویم که همه چیز گل و بلبل است ولی ان‌شاء...، نواقص رفع خواهند شد. امیدوارم اسپانسرهای ورزشی به کمک مسئولین بشتابند تا کادر فنی و ورزشکاران با فراغ بال بتوانند به کار خود ادامه دهند.

یار همراهی دلسوز



ما دظا هر که معلولیم را چون شما از برای تدریسی نیز ورزش می کنیم
 وقت را زینت نکرده باز در هر فرصتی هم به میدان می آید و در هر ورزشی که
 گناه با ذکر تمام اول و کسب عدل بر سکوی تهرمانی شکست نزن می کنیم
 در پی اجرای دستور عمومی می رویم از برای رفاهان و جان و دل کن می کنیم
 هست بی حتما مکان ورزش امروز ما از جدیدی هر به ای بر طایع میرویم
 در صدا سیما و گاهی در جراید جاری است روزی که ورزش می شود فوراً ما
 غیر متعمد بر سخای درستان تهرمان کوشایان همیشه رخصتاً کارداران
 مقصد ما می شود در تفریح روزانه می رسد آرزای شادی از برای کاروان
 با منتظر می مانیم که هر ما میسر می آید یکم چون خنده می بینیم که آتش میوز است
 چونکه هر فصل بهاری در اردیبهشت مقصد و مقصود ما البته در می آید
 مرکز فیاض بخش وی جود فیض عظیم بر مجاور بر مسافر بر هر دو ما به مقیم
 باز هم ممنون از دلجویی امروزتان امتنان از یادش از خداوند کریم

سروده ای ناقابل از محمد طاهر پیک

خدا حافظ یار و همراه دلسوز
 فرزندان بهشت کوچک فیاض بخش

زنده یاد محمد طاهر پیک

سال ۱۳۱۱ در روستای چرمه، از توابع فردوس به دنیا آمد. مادر بزرگش با اینکه فقط سواد قرآنی داشت شعر می گفت. پدرش شغلش خیاط بود، اما او نیز شعر می گفت. او هم به طور مادرزادی این استعداد را داشت. اولین شعرش را کلاس سوم ابتدایی سرود. آن زمان یکی از همکلاسی هایش برای خرید زعفران رفته بود و سارقان جلویش را گرفتند. وقتی ماجرا را در کلاس تعریف کرد، شعری برایش می سراید و در حضور معلمان می خواند که مورد توجه همه قرار می گیرد. تحصیلاتش را تا حد ابتدایی می خواند و به شغل آبا و اجدادیش که خیاطی بود می پردازد. بعدها در بزرگسالی تحصیلاتش را تا دیپلم ادامه می دهد. سال ۱۳۸۸ یکی از آشنایان به مغازه اش می آید و می گوید قیچی ات را کنار بگذار و بیا در سازمان اردوی کار که همین فنی حرفه ای امروز است مشغول کار شو. تا بازنشستگی در این سازمان مشغول فعالیت بوده و سپس در روابط عمومی آسایشگاه معلولین شهید فیاض بخش مشغول کار می شود. به گفته خودش: چون خودم یک فرزند معلول داشتم که فوت کرد خیلی دوست داشتم در کنار این افراد باشم. در چهار سالی که در آسایشگاه مشغول به خدمت بود؛ ۲۷ سرود و ۴ تئاتر از خود به یادگار گذاشت. بیش از ۴ سال نیز در روابط عمومی مجمع خیرین مدرسه ساز خراسان رضوی مشغول می شود و برای تجلیل از خیرین شعر می سراید. از آنجا به خردسرای فردوسی می آید و مشغول به فعالیت می گردد. استاد فقید زنده یاد محمد طاهر پیک یکی از اعضای فعال تحریریه فصلنامه شوق حضور آسایشگاه فیاض بخش بود که در اردیبهشت امسال در سن ۹۱ سالگی دار فانی را وداع گفت. او که عمری با فرزندان این خانه همراه و از درد و رنج معلولیت آنان آگاه بود برای باور توانمندی ها و استعداد های معلولین زحمت بسیار کشید و و تلاش آن ها را می ستود و باور می کرد. به یقین نبودنش دل همه انسان های نوع دوست از جمله یاران و خانواده بزرگ آسایشگاه شهید فیاض بخش را به درد آورده است. او به نوعی تاریخچه گویای موسسه بود. از هنری، ارسطو پور، قدس نهری، بلال لشکری و همه کسانی که خدمت به معلولین عزیز را وظیفه خود می دانستند همراهی کرده بود و از آن ها خاطرات بسیار داشت.

روحش شاد و یادش گرامی

فرشته ای که فقط دوماه مهمان ما بود

● سعیده سعیدی

پرستار بخش اطفال آسایشگاه شهید فیاض بخش

مثل هر روز خدا، تمام کارهایی که باید انجام بدهم، انجام دادم. دو تا تزریق سرم داشتم، پنج تزریق آمیول، بیست تا قرص ویتامین، دوازده تا داروی خاص و البته یک نفر هم اعزام به بیمارستان... ساعت ۱۱ بود تقریباً تمام کارهایم تمام شده بود. یک لیوان چایی برای خودم ریختم تا خستگی از تن به در کنم. از اتاق سرپرستاری اطفال اتاق شیرخوار دیده می شود در واقع هیچ دیواری وجود ندارد. شیشه های شفاف که می توانی این جوجه فسقلی های زیبا را کامل ببینی. اسفند ماه بود، دقیقاً یادم هست ۲۳ اسفند. بخش کاملاً نامرتب بود نظافت و خانه نکانی عید داشتیم. در همین هیاهو اطلاع دادند پذیرش جدید داریم. چایی را نصف و نیمه گذاشتم و به سرعت به اتاق پزشک رفتم. تیم توانبخشی جمع بندی نهایی را انجام داده بودند و پرونده پذیرش را تکمیل کرده بودند. کودک را تحویل گرفتم تا او را به بخش ببرم. در همان چند قدم فاصله از اتاق پزشک تا اتاق شیرخوار که مینل در بغلم بود حس عجیبی پیدا کردم، نگاه طفل معصوم به چشمانم تمام وجودم را لرزاند. بی اختیار او را به خودم چسباندیم، انگار او را می شناسم و گویی او تکه ای از وجو خود من است. بی اختیار اشک ریختم. دست های کوچولوش را گرفتم. دلم به حالش سوخت، به معصومیتش، به نقصی که در بدنش



داشت، به بیماری اش، به دردی که می کشید و... او را به مددیار اتاق سپردم. او روی تختش آرام گرفت و من تازه ناآرامی هایم شروع شد. نمی دانم چرا ولی به او وابسته شده بودم هر روز باید می دیدمش. تشدید مریضی مینل علیرغم همه پیگیری ها و رسیدگی به وضعیت درمانی اش بیشتر نگرانم می کرد. او معلولیت cp با تشنج و بیماری قلبی داشت. مشکلات تنفسی و اسپاسم های شدید باعث شده بود تغذیه او از طریق سوند معده انجام شود. او به کیسول اکسیژن وابسته بود به خاطر همین، هر روز توسط پزشک عمومی و متخصصی ویزیت می شد. عصر ۳۰ اردیبهشت، بدترین شیفتم در آسایشگاه فیاض بخش بود. روزی که مینل رفت، مددجویی که به سختی نامش را یاد گرفتم و بیشتر اوقات چشم هایش بسته بود و خنک شده اش را ندیدم و حرفی از دهانش نشنیدم. فقط گاهی اوقات از گوشه چشم هایش قطرات اشک را می دیدم. مینل دختر خوبم در روز دختر تنها گادویی که این دنیا به تو داد رهایی از آن بود و این برای تو که این قدر زجر کشیدی بهترین هدیه بود. دختر قشنگم مینل، امیدوارم ببینمت که می خندی و حرف می زنی و بازی های کودکانه ای که هیچ وقت نتوانستی انجام بدهی در بهشت تلاقی کنی. دختر عزیزم مینل دوستت دارم و دلم برایت تنگ می شود. از ما راضی باش و به یاد ما باش روزت مبارک دختر خوبم.



دوره‌های آموزشی هنری
بازوی توانبخشی پزشکی
و آرامش دهنده
روان مددجویان عزیز



۳- تکتم کریمی پس از چندین سال ترک تحصیل حالا دوباره پرائزری در مقطع دهم مشغول به تحصیل شده است. با وجود اسپاسم و ضعف شدید در انگشتان در کارگاه‌های نقاشی، آوا و تفکر خلاق به عنوان هنرجو فعالیت می‌کند. وسیله نقاشی مثل قلم مو یا مداد به انگشتانش چسبانده می‌شود و طرح‌ها را به تصویر می‌کشد.



اوایل فاطمه اسماعیل پور کنار بود ولی کم کم علاقه‌مند شد و قلم به دهان نقاشی را شروع کرد. معصومه بوده، اثرم بوده و خیلی از بچه‌های دیگر. اما به خاطر همزمانی برنامه‌های توانبخشی و برنامه حمام بخش، بعضی از آنان نمی‌توانند در کارگاه‌های فرهنگی هنری شرکت کنند.

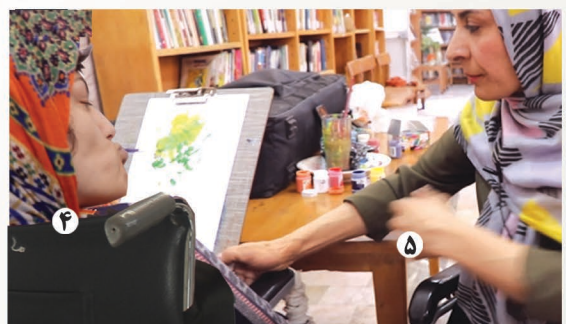
می‌گویم خانم گلشیر خاطر هست که حوالی سال ۹۴ به فیاض بخش آمدید و خودم شما را پذیرش کردم. بگویند چه شد که آمدید؟ می‌نو گلشیر با اطمینانی راسخ پاسخ می‌دهد که شک ندارم به نوعی به این جا هدایت شدم. انگار کسی مرا فراخواند و من چاره‌ای جز گردن نهادن به آن فراخوان نداشتم. در یکی از جشن‌های بازارچه نیکوکاری به دلم افتاد که منم باید کاری بکنم. به یاد یکی از کارکنان فیاض بخش افتادم که یک وقتی از هنرجویانم بود. او را پیدا کردم و باهم قرار گذاشتیم تا به دیدنش بروم تا راهنمایی‌ام کند. او بود که راه و چاه عضویت در گروه یا وران را به من یاد داد و چند روز بعد با مدارک لازم برگشتم و پیش شما آمدم. شما به من گفتید همان اول ورود کار فردی مددجو را برایم در نظر گرفته‌اید. گفتید برید بین مددجویان گشتی بزن، پای حرف‌هایشان بنشین، راهی به دل‌هایشان بازکن، نیازهای آن‌ها خود به شما می‌گویند که برای آن‌ها چه خدماتی می‌توانید عرضه کنید. از هم‌مان بدو ورود در دل گفتم خدایا نمی‌دانم برای چی به این‌جا آمده‌ام. ولی از تو می‌خواهم قدم‌هایم با هدایت تو باشد. خودت گفته بودی بخوانید اجابت می‌کنم. در همان اوایل کار با یکی از مددجویان به نام فاطمه اسماعیل پور آشنا شدم که می‌خواستم به او کمک کنم که طرح‌ها و ایده‌های جالبی را که در سر می‌پروراند پیاده کند. پذیرفتم و او هم کارت پستال‌های زیبایی را به مناسبت‌های مختلف درست می‌کرد و به دیگران هدیه می‌داد و این، هم او را سرگرم می‌کرد و هم من را تشویق می‌کرد تا به خدمات بهتری برای بچه‌ها فکر کنم. با آشنایی بیشتر با مددجوها پس از یک‌سال به فکر کار آموزش نقاشی به بچه‌ها افتادم. کار را در ساعات‌های معینی با تعداد محدودی از دخترها و پسرهای علاقه‌مند در همین کتابخانه شروع کردیم. بعدها خیلی‌ها آمدند و رفتند و هرکس به فراخور استعداد و علاقه‌اش چیزی یاد می‌گرفت.

می‌پرسم الان چند تا هنرجو دارید؟ پانزده‌تایی هستند. فاطمه معروفی که خودش یک با استاد شده و گاهی او را به جای خودم می‌گذارم. مدیریت و آموزش کلاس را به خوبی به عهده می‌گیرد و اداره می‌کند می‌گویم فاطمه جان افزون برلرزش دست راست مشکل تکم هم دارد، چگونه مفاهیم آموزشی را منتقل می‌کند؟ می‌گوید: بچه‌ها باید یاد بگیرند هرچا دیوار است باید در آن تعلق بزنند (با خنده)، راهی بازکنند. مددجوها دیگر با مشکل گفتاری او آشنا نیستند، حرف‌هایش را می‌فهمند، زبان‌ش را یاد گرفته‌اند، از آن گذشته فاطمه نقص گفتاریش را با توانایی نوشتاری‌اش جبران می‌کند. به بچه‌ها جزوه می‌دهد، شکل می‌کشد و خوشبختانه درنمی‌ماند. من همیشه به این عزیزان گفته‌ام به معلولیت و نقص جسمانی خود به عنوان یک سکوی پرتاب نگاه کنید که تنها تلاش بیشتر و اشتیاق شما را برای به چالش کشیدن همه محدودیت‌های جسمی طلب می‌کند. همین بس و تنها این‌گونه است که می‌توانید نقص خود را آن خوب زیبا و توانمند و بی نقص خویش تان اثبات کنید. درود بر شما خانم گلشیر چه نگاه زیبایی به معلولیت ظاهری دارید. بسیار خوب، حالا نوبت خاطره است، چیزی که در گوشه‌ای از ذهن و ضمیر و دلتان به عنوان نقطه ای گرم و روشن و دوست داشتنی خوش کرده باشد. می‌گوید هر روز اینجا برایم خاطره و آموزه‌ای ارزشمند است. می‌خواهم آن خاطره را بگویم که نگاه و نظرم را به زندگی به کلی دگرگون کرد. یکی از آخرین روزهای اسفند که مددجوها برای تعطیلات عید به مرخصی و تعطیلات می‌روند. یکی از مددجویان عزیز از من خواست در جمع کردن وسایلی که او کمک کنم، وسایلی که فقط چند قلم بیشتر نبود مانند، حوله، پیراهن، یک جفت جوراب، شلوار و چند خرده دیگر و کفش‌هایی که نو مانده بود که سوار بر ویلچر، بر پاهای صاحبش بر زمین گام نزنند. گفتم همین؟ او گفت چند تا دیگر هم داشتیم که بخشیدیم یا بس که کهنه بود دور ریختم. بعد هم سبکباری را دوست‌تر دارم. واقعا این یک درس مهم بود برای من، آدم باید رها باشد نه دلبسته و وابسته.

فرزانه شیخ



گرامیداشت روز جهانی نقاشی



۴- معصومه فدائیان دختری شاد و علاقه مند به نقاشی. ضعف شدید و اسپاسم بیش از حد دست‌های او را نا امید نکرده است. معصومه حالا با کمک فاطمه معروفی و دیگر مربیان با دهان به کاغذ جان می‌بخشد.
۵- فاطمه معروفی کارشناسی رشته نقاشی دارد. اما او به مدرکش بسنده نکرده است و دوره‌های متعدد را پیش مربیان مختلف از جمله خانم گلشیر تجربه نموده است. او حالا به‌عنوان کمک مربی همراه و یار مددجویان هنرجو می‌باشد.

مینو گلشیر، هنرمند نقاش، یاور افتخاری، با شاخه گل رز زیبایی، خندان در کتابخانه فیاض بخش به دیدنم می‌آید، روبه رویم می‌نشیند. تا سرحرف‌های اصلی را باز کنیم به گفت و گویی خودمانی می‌پردازیم.
به بانو گلشیر می‌گویم، کمی از خودت بگو تا بهتر بشناسیمت، که هستی؟ این‌جا چه می‌کنی؟ چرا و چگونه؟ می‌گوید: سال ۱۳۵۳ در سبزوار متولد شدم. سال ۱۳۷۴ از سبزوار به مشهد مهاجرت کردیم، من و همسر و دختر چهار ساله‌ام. در سال ۹۱ از دانشگاه در رشته نقاشی فارغ‌التحصیل شدم، گرچه هیچ‌کس از تحصیل فارغ نمی‌شود.

کلاس نقاشی ۱

مربی: مینو گلشیر کمک مربی: فاطمه معروفی

هنرجویان: تکتم کریمی، اکرم تابعی، معصومه فدائیان، صبا پورادکانی، فاطمه اخترنیا، فاطمه لطفی، فاطمه رحمانی، آرزیتا بهرامی، نازنین همایونی و فاطمه اسماعیل پور

هفت سالی که می‌شود به این‌جا می‌آیم و با مددجویان کار می‌کنم. من به آن‌ها نقاشی می‌آموزم و آن‌ها به من زندگی می‌آموزند.

چطور شد به نقاشی علاقه مند شدید؟ می‌گوید: من در سال دوم راهنمایی معلم نقاشی خوبی داشتم که با دیدن اتودهای من، (خط خطی‌هایی که به چیزی شکل می‌دهد) توصیه کرد، نقاشی را بپذیرم. بعد تفریح من و همسر در مهمانی‌ها، طراحی از روی اشیاء بی‌جان بود. همسر که حرفه‌اش خط و نقاشی بود کم کم مثل خودم تمام وقتش را روی طراحی و نقاشی گذاشت. در سال ۷۶ و ۷۷ خیلی جدی و به طور منظم روزی پانزده، شانزده ساعت نقاشی می‌کردم و کارهای منزل را هم لابلای همین نقاشی‌ها انجام می‌دادم. نقاشی شده بود امری حیاتی که با وسواس دنبال می‌شد. این تمرین‌های مداوم سرانجام به ثمر نشست و در سال ۷۹ به کمک همسر جان موفق شدیم آموزشگاه نقاشی باز کنیم که در آن‌جا هنرجویان بی‌شماری را آموزش دادیم. خیلی از آن‌ها بعدها به صورت حرفه‌ای به کار پرداختند. به تازگی آموزش به کودکان را هم در برنامه‌هایم گنجانده‌ام، کار با کودکان خیلی لذت بخش است.



۱- اکرم تابعی با اسپاسم و محدودیت در دست‌ها: نقاشی را با اشکال هندسی ساده شروع کرد اما حالا راحت‌تر و سریع‌تر می‌کشد.
۲- صبا پورادکانی با ذوق از مداد رنگی و مداد سیاه برای کشیدن استفاده می‌کند. هیچکس باور نمی‌کرد بتواند اینقدر پیشرفت کند.



"گلخانه" گل می‌روید به باغ

گلخانه آقای عظیمی آن قدر قشنگ است که دلت می‌خواهد همان‌جا بنشین و فارغ از مشکلات بیرون از آسایشگاه، روزت را شب کنی. گلخانه‌های رنگارنگ، گل‌هایی که بیشترشان حاصل قلمه گل دیگر هستند، شمعدانی، یوکا دوکبوتر ته گلخانه که تازگی جوجه‌شان سر از تخم در آورده همه و همه حالت را حسابی خوش می‌کند. دلت قنچ می‌رود. زمان را از خاطر می‌بری. غرق می‌شوی بین گلخانه آقای عظیمی که به باغی کوچک شبیه است. او با کمک دو مددجوی دیگر به این فضا رسیدگی می‌کند. جواد آقا ۱۲ سالی می‌شود که با این آسایشگاه همکاری دارد. او چندسالی در بخش مشارکت‌ها کار می‌کرده و حالا ۹ سال است مسئول واحد اشتغال است. دل مشغولی خودش انگار همین گلخانه است. بالنت بینشان می‌چرخد و می‌گوید: الان نه، اینجا وقتی صفا دارد که عصر باشد گل‌ها آب پاشی شده باشند. بوی گل به هوا بلند شود. جای را توی فنجان بریزی و وسط گل خانه صفا کنی.



آدم‌هایی که در آسایشگاه فیاض بخش کار می‌کنند چشم‌هایشان برق می‌زند. یک جور حس سرخوشی آمیخته با آرامش دارند. دروغ چرا حسودیم شد. به هر کدامشان که این حجم بی‌انتهای محبت را هر روز و هر روز از سوی مددجویان دریافت می‌کنند حسودی کردم. دلم خواست جای جواد عظیمی که مسئولیت کارگاه اشتغال این آسایشگاه را دارد بین اتاق‌ها بچرخم. همه اسمم را صدا بزنند. من هم برگردم به سمتشان و از ته دل کیف کنم. دلم خواست جای او باشم. با کمک دو تا از همین فرشته‌ها گل در گلدان بکارم. دستم به گل بیاید و مدام از کنار گلدان قلمه بردارم و جای دیگر بکارم. راستش را بخواهید وقتی بین آدم‌های با استعداد کارگاه‌های مختلف اشتغال دور می‌زدم حس کردم چقدر آن‌ها توانمندند و من چه ناتوانم. آن‌ها چه شکرگزارند و من چه ناسپاسم. برای من کارگاه اشتغال پر از حس‌های عجیب و ناب بود. شاید اگر شما هم جای من بودید کلی حال خوب داشتید. خواندن این گزارش را به آن‌هایی که فکر می‌کنند، دنیا به آخر رسیده توصیه می‌کنم. برای آدم‌هایی مثل خودم که هر مشکل بی‌اهمیتی را آن قدر بزرگ می‌کنند که فکر می‌کنند زندگی از این سخت‌ترش را به کسی نشان نداده است.

توانستن را دوباره معنا کن

امید در آسایشگاه شهید فیاض بخش

"با فندگی" به شمال رفتگان

در اتاق با فندگی مددجوی حضور ندارد. قابیچه کوچکی کنار دیوار است که بافتش به اتمام رسیده است. دو گبه با نقوش زیبا گوشه اتاق به چشم می‌خورد. دستگاه با فندگی هم در کارگاه هست که گویا مددجویان حسابی از آن کار می‌کنند. این موضوع را می‌شود از لباس‌های بافتنی روی رگال فهمید. این محصولات را در بازارچه‌ها به فروش می‌رساند یا به گفته جواد آقای عظیمی به خیران اهدا می‌شود. هدایایی که اگرچه ارزش مادی ندارند اما برای خیران حسابی دلچسب‌اند و ارزش معنوی دارند.

سراغ مددجویان این بخش را که می‌گیرم متوجه می‌شوم چند روزی هست که به شمال رفته‌اند. اردویی که به کمک خیران سالی دوسه باری برگزار می‌شود تا حال و هوای مددجویان عوض شود و بادی به سرشان بخورد.

کارگاه بافت اسکاج هم همین اوضاع را دارد. محصولات این کارگاه برای مصرف آسایشگاه است و جنبه درآمدزایی ندارد. به گفته عظیمی دستگاه بافت اسکاج را یکی از خیران اهدا کرده است و مددجویان صفر تا صد اسکاج را خودشان با همین دستگاه انجام می‌دهند. کارگاه شمع سازی هم دستخوش اردو قرار گرفته و مددجویان در آن حضور ندارند.



توانبخشی حرفه‌ای

مهارت یابی
و
حرفه آموزی

● محبوبه فرامرزی

"مونتاز" حکایت دست‌ها و آدم‌ها

کارگاه مونتاز بخش شلوغ واحد اشتغال است. ویلچرها کنار هم ردیف به ردیف قرار گرفته و مردهایی که سخت مشغول کارند. بعضی دست‌ها با قدرت پیچ‌ها را از مهرها رد می‌کنند و بعضی‌هایشان آرام آرام سرشان را به این کار گرم می‌کنند. آن‌ها هر چقدر کار کنند مزد می‌گیرند. هدف مدیران آسایشگاه این است که مددجویان را از تخت بیرون بکشند. به آن‌ها احساس مفید بودن بدهند. هم کار کنند هم پول در بیاورند. عظیمی می‌گوید: در آسایشگاه گروهی تخصصی داریم متشکل از پزشک، مددکار، روان‌شناس، فیزیوتراپ و کار درمان که میزان توانمندی مددجویان را محک می‌زنند و می‌گویند در کدام رده قرار دارند. ما بر اساس همین توانمندی برایشان کاری در نظر می‌گیریم.

وارد کارگاه مونتاز که می‌شوم بیشترشان سر برمی‌گردانند سلام می‌کنند و احوال‌پرسی. چقدر مهربانند. بین ۷۵ تا ۸۰ مرد و زن به تفکیک روزهای زوج و فرد در این کارگاه مشغول کارند. مهدی، جوان کم سن و سالی است که ریز ریز می‌خندد. سلامش که می‌کنم تا بناگوش سرخ می‌شود. می‌گویم خجالت می‌کشی بلند می‌خندد. زیر لب می‌گوید: خجالت؟ موخجالت مکشوم؟ خجالت چی هست؟ مددجویان دور و برش همینطور که کار می‌کنند به شیطنت مهدی می‌خندند. آخر کارگاه، عباس آقا پرانترزیت از بقیه با لبخندی که همه صورتش را پوشانده، می‌گوید: نوکرتم. خدا قوت ان‌شا... او پشت دستگاهی نشسته که پیچ‌های از مهره رد شده را سفت می‌کند. دستگاه را روشن می‌کند تا یکی دو نمونه کارش را به من نشان بدهد.

کنار دست عباس آقا، سه نفر نشسته‌اند که گل پخش کن ماشین را پلیسه گیری می‌کنند. خانم خادم هم آموزش می‌دهد و هم ناظر کنترل کیفیت است. او نماینده شرکت توس لاستیک است که به جای رفتن به شرکتشان هر روزش را در آسایشگاه می‌گذرانند. خانی از محبت بی‌حد و اندازه مددجویان می‌گوید. از اینکه اینجا حالش خوب است. مجید روی تخت دراز کشیده است. هندزفری توی گوشش است و آرام آرام پلاستیک‌های اضافه کنار گل گیر پلاستیکی توی دستش را جدا می‌کند. کنار دست او ابوالفضل روی صندلی نشسته است. به سختی حرف می‌زند. قیچی کوچکی به دست دارد و ضایعات پلاستیکی را جدا می‌کند. دستش به کار است و حواسش به اتفاقاتی که دور و برش در جریان است. این بخش از ۸ صبح تا ۴ عصر فعال است. یک روز در میان قطعات مختلف خودرو که نیاز به پلیسه گیری دارد از کارخانه به اینجا می‌آید. قطعاتی مثل کفی سمند، درپوش پرشیا، پدال ۲۰۶، جا چراغی، واشر کاتر و... از شهریور سال گذشته شرکت توس لاستیک این نوع کارش را به مددجویان سپرده است.



"کارگاه خیاطی" قلب بخش اشتغال

صدای چرخ خیاطی بیرون از خیاط خانه هم به گوش می‌رسد. سالی بزرگ که بیشتر کارکنانش مددجویان خانم هستند، خیاط خانه را تشکیل می‌دهد. این بخش را می‌توان قلب کارگاه اشتغال نامید. ۶ شرکت معتبر به آسایشگاه فیاض بخش سفارش کار داده‌اند. در حال حاضر خیاطها مشغول دوخت لباس کارکنان فرش زمرد هستند.



سمیه متولد ۶۶ است، ۴ سال در مرکز دیگری روزش را شب می‌کرد و یک سالی می‌شود که به فیاض بخش آمده است. می‌گوید: خدا را شکر به این آسایشگاه آمدم. آنجا امکانات اینجا را نداشت. صبح تا شبم توی تخت می‌گذشت. کارگاهی نداشت که سرم را گرم کنم. اینجا هم تابلو فرش می‌بافم و هم خیاطی می‌کنم. عظیمی توضیح می‌دهد تابلوفرشی که دیدم هنر دست سمیه است. تا وقتی تابلو می‌بافت در آن کارگاه مشغول است و کارش که تمام می‌شود تا شروع کار بعدی پشت چرخ خیاطی می‌نشیند. او برای سمیه، خوشحال است که امکان بروز هنرش را پیدا کرده است.

فاطمه مطهری، مشغول برش زدن الگوی لباس‌هاست. او ۲۲ سال است مربی بخش خیاط خانه است. تا پیش از او این بخش تنها به دوخت ملافه و روتختی و لباس مددجویان خلاصه می‌شد اما حالا کلی کار سرشان ریخته است. همسر خانم مطهری، دارای معلولیت است و در بخش مشارکتها مشغول کار بوده است. او می‌شود ۲۲ سال از عمر همسرش بین آدمهای مهربان بخش خیاطی سپری شود. او دست کم تا حالا به بیش از ۳۰ نفر خیاطی آموزش داده است: «این مددجویان از بچه‌هایم بیشتر به من محبت می‌کنند. نمی‌توانم از آنها دل بکنم. باورشان می‌شود دو سه روز که کارگاه به مناسبتی مثل نوروز تعطیل می‌شود به آسایشگاه می‌آیم و مددجویان را می‌بینم. خدا اگر یک نعمت را از این افراد گرفته صد نعمت دیگر به آنها داده است.» کنار فاطمه می‌نشینم. آقا رضا حسنی اصرار دارد جای بنوشم. از دور دختر جوانی از پشت چرخ خیاطی صدایم می‌زند و می‌گوید جای نمک ندارد. می‌نشینم. حسنی نگاهش را از چرخ و پارچه برداشته و به من خیره می‌شود و می‌گوید: خانم قدر سلامتی‌تان را بدانید. هیچ چیز به اندازه این نعمت با ارزش نیست. لیوان چای داغ را بین انگشتانم فشار می‌دهم. بخار چای را بو می‌کشم. دلم برای خودم می‌سوزد برای ناامیدی‌های بی‌حاصلی که گاه و بی‌گاه سراغ من و آدمهای بیرون از آسایشگاه می‌آید. به امید می‌کنم که در اتاق خیاطی در جریان است خیره می‌شوم. همه همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌زنند. سعید از بقیه سالم تر است. او احضار شده تا جیب‌های دوخته را تحویل بگیرد و توی سبد بیندازد. لیوان چای را که گوشه میز می‌گذارم خانم مطهری می‌گوید: ما این‌جا یک خانواده‌ایم. گاهی دعوا می‌کنیم و یک ساعت بعد سر به سر هم می‌گذاریم. نه خانی آمده و نه خانی رفته.

"کارگاه معرق" بی‌تو مهتاب شبی باز...

نمی‌شود گفت فقط در کارگاه معرق کار تیمی انجام می‌شود. اما اینجا کار خوب دست به دست می‌شود. هر کسی مسئول کاری است. یکی چوب‌ها را سمباده می‌کشد مرتضی مشغول برش طرح روی چوب است. کارهای برش‌خورده را یکی دیگر از مددجویان خوب سمباده می‌کشد و صاف می‌کند علی مهتاب هم که مسئول این بخش است بعد از برق انداختن چوب‌های برش‌خورده آن‌ها را کنار هم می‌چسباند. تابلوی معرق زیبا حاصل این کار چند نفره است. علی مهتاب را خوب به خاطر دارم. او حدود ۶ سال پیش سوژه شهرآرامحله منطقه دو بود. هنرمندی که پیش از معلولیت داشت، راهش را گم می‌کرد که به قول خودش خدا ترمز دستی‌اش را کشید و در تصادفی قطع نخاع شد. گوشه‌گیری و غصه خوردن‌هایش که تمام شد خودش را در فیاض بخش دید. او حالا یکی از معرق‌کاران چیره دستی است که تابلوهایش در مزایده‌های آسایشگاه به مبالغ قابل توجهی به فروش می‌رسد. بعید می‌دانم وقتی مقابل آثارش بایستید، بتوانید از آن چشم بردارید. بعید می‌دانم بتوانید خودتان را کنترل کنید که دستتان به سمت اسب‌های سرکش تابلو نرود. علی مهتاب در حال کار روی اثر رضامن آهو است. یک ماه رویش کار کرده و سه ماه دیگر وقت لازم است که باز نگاه‌ها به سمت این اثر ثابت بماند. زمان از دستم در رفته است. بیشتر از ۴ ساعت است که در کارگاه‌های مختلف می‌چرخم و با آدم‌های پر از امید آسایشگاه هم‌کلام می‌شوم. حالم خوب است.

منبره خوب نمی‌تواند حرف بزند. همه حواسم را جمع می‌کنم تا برای فهمیدن حرف‌هایش از جواد عظیمی مسئول بخش مهارت آموزی کمک بگیرم. او هم سردوزی لباس‌ها را به عهده دارد و هم اتوکشی. گویا به این دسته از کار خیاطی خراج کار می‌گویند. منبره، قهرمان بوچیا است. ورزشی که با توپ و یک هدف سر و کار دارد. او با ذوق از مقام‌های استانی و شهری‌اش می‌گوید. عظیمی مردی را نشانم می‌دهد و می‌گوید: این آقا، اوستای سمیه و بیشتر خیاط‌های اینجا است. رضا سرش را به سختی به سمتان برمی‌گرداند. از ما می‌خواهد مقابلش بایستیم تا ما را ببیند. اصالتاً بیرجندی است. ۱۹ ساله بوده که به فیاض بخش فرستاده می‌شود و حالا ۳۰ سال از آن روز می‌گذرد: «خواهرها و برادرهایم بی‌معرفت نیستند به من سر می‌زنند اما راستش را بخواهید خانواده من آدم‌های با معرفت این آسایشگاه هستند. از جواد آقا بگیر تا فاطمه خانم مطهری مسئول بخش خیاطی. اینجا آدم‌های باحالی دارد. مسئولانش دلسوزند و درکت می‌کنند.»

سکینه ره با چشم‌هایی که به گوشه‌های خیره شده با قیچی نخ زن مشغول بریدن نخ‌های اضافه کار است. سکینه روشن‌دل است. از سال ۸۵ به فیاض بخش آمده و سال ۸۷ با یکی از مددجویان آنجا ازدواج کرده است. او با دستانش مسیر دوخت روی شلوار را طی می‌کند. نخ اضافه‌ای را پیدا می‌کند. با نخ‌زن مشغول کار می‌شود. ۵۳ سال را رد کرده است و فرزندش ندارد. دل‌نگران همسر بیمارارش است و با آن لهجه تبریزی‌اش از ما می‌خواهد برایش دعا کنیم تا حالش خوب شود. سکینه دست و پای همسرش است و در مقابل، ه همسرش چشم‌های سکینه.



توانستن را دوباره معنا کن

امید در آسایشگاه شهید فیاض بخش



تقدیر از مدیر مسئول و دست اندرکاران فصلنامه شوق حضور در روز جهانی مطبوعات

به مناسبت روز جهانی مطبوعات، به همت سازمان کتابخانهها، موزهها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی با حضور اصحاب رسانه و مطبوعات، همایشی با عنوان بررسی پیدایش مطبوعات در ایران، در مرکز همایش‌های موسسه فرهنگی قدس برگزار گردید. در این همایش از سوی سازمان کتابخانهها، موزهها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی از یوسف کامیار مدیرمسئول و دیگر دست اندرکاران این فصلنامه، به خاطر همراهی و همکاری مستمر در حوزه اطلاع‌رسانی و مستندسازی روند زندگی افراد دارای معلولیت به منظور تکمیل آرشیو ملی مطبوعات آستان قدس رضوی با اهدای لوح سپاس تقدیر به عمل آمد.

گرامیداشت روز کار و کارگر

مدیر عامل موسسه در جمع نیروهای زحمتکش، با تبریک روز کارگر خطاب به آنان گفت: بهترین پاداش برای شما، دعای بچه‌های معلولی است که شاید خیلی از آنها توان صحبت کردن را نداشته باشند ولی با نگاه و دعای قلبی خود از شما تشکر می‌نمایند. وی همچنین گفت: تمام تلاش ما با حمایت خیرین گرانقدر این است که بتوانیم با توجه به وسعمان گوشه‌ای از زحمات شما را جبران نماییم.



هفته سلامت

در هفته سلامت و روز مشاور و روانشناس از خدمات مشاوران و روانشناسان مرکز قدردانی گردید. مدیرعامل مؤسسه ضمن تبریک این روز نقش مهمی را که مشاوران و روانشناسان در تسهیل امر توانبخشی و از بین بردن افسردگی و ایجاد و نشاط در جامعه هدف به عهده دارند یاد آوری کرد.



نامش تا ابد جاودانه است

به مناسبت سالروز درگذشت عبدالله هنری، جمعی از مددجویان و کارکنان بر سر مزار پدر معنوی خود در حرم مطهر گرد آمدند و با نثار گل و قرائت فاتحه، یاد و خاطره نیکی‌های آن مرد بزرگ را گرامی داشتند.



در این بهشت کوچک چه می‌گذرد!؟

این صفحات تنها گوشه‌ای از مهربانی و لطف دوستان و نیکوکاران عزیز و بازتاب خدماتی است که به پشتوانه حمایت شما در این خانه انجام می‌شود. اخبار کامل را در سایت دنبال کنید.

www.fbrc.ir

**آرامش یعنی
در میان صدها مشکل
دلت آرام و قلبت مهربان باشد.**

عکس: مهدی عیدیان





یک روز با دوستان هلال احمر

دکتر محسن ذاکریان مدیرعامل جمعیت هلال احمر خراسان رضوی در بازدید از آسایشگاه شهید فیاض بخش، اظهار داشت: حسی که در بازدید از این آسایشگاه به من دست داد حس زیبای یک خانواده بزرگ بود که با تمام مشکلاتی که ممکن است وجود داشته باشد، در کنار یکدیگر از کارکنان گرفته تا مددجویان برای یکدیگر جان فشانی می‌نمایند. وی خاطر نشان کرد: اقدامات و فعالیت‌هایی که در این موسسه خیریه انجام می‌شود کم‌نظیر است و همه ما باید دست به دست هم دهیم تا دغدغه‌های خدمتگزاران آسایشگاه کم شود و ارائه خدمات به معلولین عزیز با مشکل مواجه نگردد.

دکتر محسن ذاکریان به اتفاق جمعی از معاونان این سازمان از جمله سید مسعود هدایتی معاون داوطلبان و دکتر میری معاون اجتماعی جمعیت هلال احمر استان از بخش‌های مختلف آسایشگاه از جمله: مجموعه آب درمانی، سالن‌های توانبخشی، کارگاه فرهنگی بازدید نمودند و ضمن دیدار با مددجویان در فضایی صمیمی، در جریان فعالیت‌ها، اقدامات و خدمات ارائه شده به معلولین قرار گرفتند.

پیوند آسایشگاه با دانشگاه

دانشجویان رشته مددکاری اجتماعی دانشگاه علمی کاربردی از بخش‌های مختلف آسایشگاه بازدید نمودند و با فعالیت‌های توانبخشی و مددکاری آشنا شدند.



تجلیل از معلمان و مربیان

به مناسبت گرامیداشت مقام معلم و همچنین بیست و یکمین سالگرد انتشار نشریه شوق حضور، در مراسمی اعضای هیأت مدیره و مدیرعامل آسایشگاه، از معلمان و مربیان افتخاری بخش فرهنگی، معلمان و دست‌اندرکاران بخش آموزش و اعضای هیأت تحریریه شوق حضور تجلیل نمودند.

در این برنامه همچنین فرصتی پیش آمد تا ضمن تجدید دیدار، تعدادی از معلمان و مربیان دغدغه‌ها و پیشنهادهای خود را برای بهبود وضعیت آموزشی و فرهنگی مددجویان بیان نمایند.

مهندس حمید مستشاری عضو هیأت مدیره و یوسف کامیار مدیرعامل آسایشگاه هر کدام در صحبت‌های جداگانه‌ای با تشکر و قدردانی از زحمات معلمان، مربیان و اعضای تحریریه شوق حضور، توجه به وضعیت تحصیلی مددجویان و فعالیت‌های فرهنگی را از سیاست‌های اصلی موسسه دانستند.



روز گفتار درمانی

مدیرعامل موسسه با تشکر از خدمات ارزشمند داود عبدالهی گفتاردرمانگر موسسه، گفتاردرمانی را به عنوان یکی از شاخه‌های مهم توانبخشی، عمل بسیار مهمی در ایجاد ارتباط صحیح افراد دارای معلولیت با یکدیگر و همچنین با دیگر هم‌نوعان دانست که با رشد گفتار و تکلم صحیح گامی مهم در استقلال فرد، ایجاد کرده و موجب بروز اعتماد به نفس می‌گردد.

جشنی پر از مهر و زیبایی

به همت نیکوکار گرانقدر آقای علی هروی به یادبود پدر عزیزشان برای متولدین بهار در بخش مردان جشن تولد گرفته شد و مددجویان عزیز از دستان پرمهر دوست عزیز این‌خانه هدیه گرفتند.



روز دختر با دختران موسسه

به مناسبت ولادت حضرت معصومه (س) گروهی از دانشجویان فعال فرهنگی به بهشت کوچک فیاض بخش آمدند تا شیرینی این ایام فرخنده را با دختران موسسه قسمت نمایند. با برگزاری جشن با برنامه‌های متنوعی از جمله مسابقه و نمایش عروسکی و تقدیم هدایا روز خاطره‌انگیزی برای مددجویان عزیز رقم خورد.

گرامیداشت روز جهانی روابط عمومی و ارتباطات

بیست و هفتم اردیبهشت ماه روز جهانی ارتباطات، گروهی از دانشجویان رشته عکاسی دانشکده خبر با حضور در آسایشگاه، این روز را به مدیریت و کارکنان واحد روابط عمومی تبریک گفتند و در ادامه از بخش‌ها دیدار کردند و فعالیت‌های مختلف موسسه را با نگاه هنرمندانه خود ثبت و ضبط نمودند.





آسمان پر ستاره

دوربین عکاسی ام دستم بود و از برنامه‌های برمی گشتم، خواستم از بخش اطفال میانبر بزنم تا زودتر به اتاق کارم برسم. مارال را دیدم. تا منو دید بلند داد زد بیا از من و ماشینم عکس بگیر... من هم تا دیدمش بعد از یک برنامه طولانی، انرژی تازه گرفتم. دوربینم را آماده کردم. گفتم آماده‌ای؟ گفت آره بخندم؟ گفتم آره بخند. گفتم ماشینم تو عکس میفته؟ گفتم فقط بوق نزن که بچه‌ها بیدار میشن... تمام انگشتان دستش را که در یک انگشت خلاصه می‌شد گذاشت روی بوق، که به من نشون بده این ماشین بوق نداره. زد زیر خنده. دیدی ماشین من بوق نداره. از توی دوربین چهره معصومش را می‌دیدم، با لبخندی که سفیدی دندان‌هاش او را زیباتر کرده بود. با خود گفتم چه قدر دنیای این بچه‌ها زیباست، با کوچکترین صحبتی حالشان خوب میشه. بچه‌های معصومی که در آسمان پر ستاره، یک ستاره هم به نامشان نیست. به این فکر کردم که من و همه همکارانم در این آسایشگاه چقدر خوشبختیم که آسمان زندگی‌مان پر از ستاره است... آخه قدیمیا میگن دل ستاره‌ها به دل ملائک هفت آسمان نزدیکتره. اوه خدا... این همه ستاره، این همه دل... همش مال زحمتکشانش این خانه‌ست و خودشون خبر ندارند... بی‌خود نیست که هر چقدر زحمت در تر و خشک کردن این عزیزان، می‌کشند باز هم کم نمی‌ارند و با لبخند جان‌فشانی می‌کنند. اینجا در این بهشت کوچک، از طفل شیرخوار، کودک، نوباوه، نوجوان، جوان، سالمند، زن و مرد همه عضو یک خانواده‌اند؛ ۵۵۰ مددجوی عزیز که شبانه روز اینجا خانه و کاشانه آن‌هاست. ۳۵۰ همکار که عاشقانه هر صبح با سلام وارد می‌شوند و با اتمام زمان کاری سبکبار از انجام صادقانه خدمت، شیفت را به خدمتگزار دیگری تحویل می‌دهند، ۳۰۰ نیروی افتخاری که سرمایه‌هایی بی‌نظیر و هزاران هزار نیکوکار و شهروند و هم‌میهنانی که هر یک، دوستانی عزیز و عضوی از خانواده بزرگ فیاض بخش هستند... ما با هم هستیم حتی اگر دورباشیم، کارکنان واحد روابط عمومی مؤسسه



پرچمی که برافراشته خواهد ماند

فرزندان باصفای فیاض‌بخش به خیرین و اهالی کاروان مهربانی خوش آمد می‌گفت... لبخندی از سر رضایت... چرا که با شوق و ذوق خانواده و یارانش راهش را ادامه داده و نگذاشته‌اند پرچمی که بیش از ۵۰ سال در مسیر نیکی و دلجویی از اهالی آسایشگاه عبدالله هنری به دوش داشته، بر زمین بماند. چه بودنی بهتر و زیباتر از این که با هر قدمی یادت زنده‌تر شود و نامت بر زبان آید. کاروان مهربانی با بسیاری از مددجویان دیدار کردند و به روال هر سال در جریان پیشرفت فعالیت‌ها قرار گرفتند و در مراسم با شکوهی که به یاد نام و نام حاج ابوالقاسم و حضور دوستانش تدارک دیده شده بود، شرکت کردند. در این مراسم بچه‌ها با اجرای «نوی گره‌گشا» مهمانان عزیز را به یاد پیرغلام اباعبدالله الحسین دل‌های را به صحن و سرای آقا اباعبدالله الحسین گره زدند... در طول برنامه شوق، عشق و صمیمیت موج می‌زد و محبتی که اعضای کاروان با اخلاص هرچه تمام به نمایش گذاشتند. در پایان مراسم تندیس زیبا با تصویری از قافله سالار کاروان مهربانی به همسر گرانقدر حاج آقا پرداختی که همواره و در همه حال دوشادوش وی در عرصه نیکوکاری حضور فعال داشته و مشوق ایشان بوده، اهدا گردید.

هر سال بهار چشم انتظاریم، چشم انتظار دیدن دوستانی که هر کدام دل در گرو غم و شادی این خانه دارند و رشته محبتشان سال به سال محکم‌تر می‌شود. صحبت از کاروان مهربانی است، کاروانی که قافله سالارش زنده یاد مرحوم حاج ابوالقاسم پرداختی بوده و خواهد بود، هر سال این کاروان به عشق فرزندان آسایشگاه رنج سفر را به جان می‌خرند تا فارغ از دغدغه‌های روزمره زندگی، در کنار این عزیزان باشند و معنویت را تجربه کنند و به آرامش برسند. ابتدا کاروان مهربانی به رسم هر سال، امسال نیز بعد از ورود به مشهد مقدس ابتدا به زیارت امام رئوف رفتند تا در محضرش عقده دل بگشایند و عهد خود را برای یاری فرزندان در بهشت کوچک فیاض‌بخش تجدید نمایند و از درگاه باری تعالی بخواهند تا در این مسیر خوش فرجام یاری‌شان نماید. یاران عزیز پس از زیارت در بدو ورود مورد استقبال مددجویان و خدمتگزاران آنان قرار گرفتند. استقبالی کاملاً متفاوت... اشک در دیدگان همه جمع شده بود، جای یک نفر خیلی خالی بود، جای پدر، جای مرشد، جای پیر مراد... اما نه... او حضور داشت، حضوری زیباتر از همیشه... قاب زیبای تصویر پدر معنوی حاج ابوالقاسم پرداختی تمام‌قدر مقابل دوستانش لبخندی زد و همراه





رضارشیدیان



افتخارآفرینی ورزشکاران فیاض بخشی

زهرا انصاریان و مهرداد محمدپور
بازیکنان تیم تنیس روی میز
آسایشگاه شهید فیاض بخش
به ترتیب موفق به کسب
مدال نقره و برنز در مسابقات
جهانی اردن گردیدند.

مشق عاشقی

۱۳ سال است مانند پروانه دور مددجویان فیاض بخش می چرخد

● محبوبه فرامرزی

دو سه روز بعد خودم را بین مددجویانی پیدا کردم که همه وجودشان محبت است.»
ارشیدیان در بخش مردان کار می کند. او بین هفت اتاق در گردش است. هر اتاق ۲۵ مددجو دارد که بیشترشان زندگی شان به تخت وابسته است. ارشیدیان می گوید: وقتی وارد بخش می شوم از اتاق های مختلف صدای سلام و احوال پرسی می آید. بیشترشان من را به اسم کوچک صدا می زنند و همین باعث می شود بایستم و با مددجوها خوش و بش کنم.

سختی های شیرین

۱۳ سال زندگی با آدم های مهربانی که هر لطفی را با محبت جواب می دهند، برای رضا آن قدر لذت بخش است که سختی های کارش را کمتر از لحظه های خوشش به خاطر دارد: «اصلاً طوری که تصور می شود کارمان راحت نیست. مدام بین مددجوها در حرکتیم و به آن هارسیدگی می کنیم. غذا دادن به فردی که توان ندارد قاشق به دست بگیرد کار راحتی نیست. اما همه ۱۲ ساعتی که بین مددجوها می گذرد با گپ و گفت و شوخی و خنده همراه است. همین سختی کارمان را تحمل پذیر می کند.»

وقتی از آقا رضا می پرسیم: آیا در این سالها به مددجویی محبت خاصی داشته است، داستان وابستگی اش به یک کودک پی می بریم: «در بخش اطفال مددجویی حدوداً هفت ساله بود. وقتی من را می دید خیلی خوشحال می شد. من هم هر روز به او سر می زدم. شبی نبود که قبل رفتن از او خبر نگیرم. او از فیاض بخش منتقل شد. خبر ندارم کجاست. اما رفتنش تا مدتی طولانی من را غصه دار کرد. رضا ارشیدیان عاشقانه در خیریه توان بخشی کار می کند. او اگر چه از این راه امرار معاش می کند اما طوری به کارش وابسته است که با دلش کار می کند نه با چرتکه های زندگی امروزی.

برای رضا ارشیدیان، فیاض بخش وقتی شروع می شود که در اتاق مددجویان می ایستد و به آدم هایی خیره می شود که اگر چه توان ایستادن روی پاهایشان را ندارند اما دلی به وسعت دریا دارند.
برای این مددیاری، وقتی فیاض بخش شروع می شود که نفس هایش سنگین می شود و ناتوان از یاری رساندن به آدم های پراز مهر و نیاز به همکاری اش چشم می دوزد. شاید اگر آن روز دو نفر از همکاری اش دلداری اش نمی دادند او راه آمده را برمی گشت و آشنایی اش به این آسایشگاه تنها به آوردن نذورات اقوام ختم می شد.

از بخش نذورات تا مددیاری

رضا ارشیدیان متولد ۱۳۶۵ است. حالا ۱۳ سال است که روزش را در میان مددجویان شب می کند. داستان آشنایی اش با این آسایشگاه باز هم به دل مهربانش برمی گردد: «وقتی اقوام و دوستان نذری داشتند، من نذورات را به آسایشگاه می آوردم. اما محیطش را نمی شناختم. فقط به همان بخش کمک های مردمی می رفتم و برمی گشتم. وقتی یکی از اقوام که خودش در بهزیستی مشغول به کار است پیشنهاد داد به عنوان مددیاری به این آسایشگاه بیایم فکر می کردم به راحتی از پشش برمی آیم. با خودم گفتم مگر چه کار دارد فقط لباس مددجوها را عوض می کنم، غذایشان را می دهیم، لازم باشد استحمامشان می کنم. همین ها یک روز کاری زمانم را پر می کند.»

نگاه کن، یاد بگیر

اما انگار رضا از بیرون به ماجرا نگاه می کرد و وقتی در دل ماجرا قرار می گیرد. می فهمد مددیاری اصلاً هم کار آسانی نیست: «روز اول را خوب به خاطر دارم. وقتی توی اتاقی که باید به مددجوها کمک می کردم قرار گرفتم آن وقت بود که فهمیدم تصورم کاملاً اشتباه بوده است. مانده بودم چه کار کنم. با خودم فکر کردم بگذارم و بروم. اما دو همکاری که کنارم بودند با حرف هایشان دلگرمم کردم. آن ها گفتند با دقت به دست هایشان نگاه کنم و ببینم چه کار می کنند.

خبر درمانی

مرحله دوم تزریق سلول های بنیادین برای مددجو فاطمه زورقی انجام شد. امید که با ادامه روند درمان، این عزیز هرچه زودتر سلامتی اش را به دست آورد.



حس زیبای قدم زدن

با پیگیری های انجام شده و کمک خیرین گرانقدر؛
فواد عزیز صاحب پروتز
(پای مصنوعی) شد.

It's never too late to learn
برای آموختن هرگز دیر نیست

فرهنگ عذرخواهی

قبل از شروع تمام شد

مشاهیر معلول

حکایات و قصه‌های کهن

معرفی فیلم و کتاب

ایستگاه خانه داری



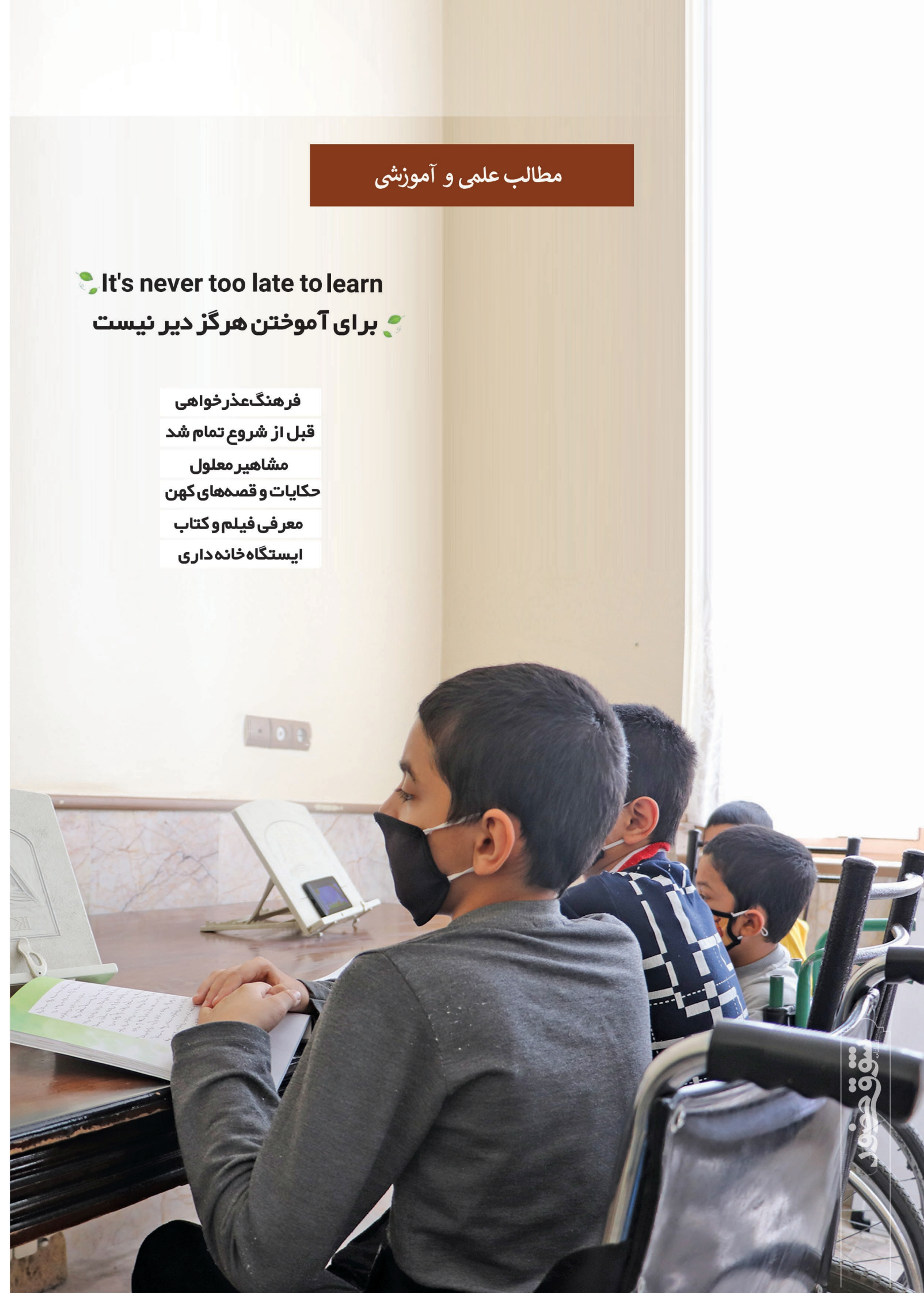
عذرخواهی
فقط یک ژست
اجتماعی نیست؛
عذرخواهی
پذیرش مسئولیت رفتار
و اعمال ماست.

۵- جبران کنید. عذرخواهی هیچ‌گاه نمی‌تواند جبران کامل عمل یا رفتار اشتباه شما باشد. بنابراین باید بتوانید پس از عذرخواهی از انجام مجدد آن رفتار یا عمل یا حرف اشتباه خودداری و پرهیز کنید.
۶- برای جبران اشتباهات فرصت بخواهید. پس از عذرخواهی از فرد موردنظر بخواهید تا فرصت دوباره‌ای برای جبران اشتباه به شما بدهد. این کار باعث می‌شود فرد مقابل قدرت لازم را برای غلبه بر موقعیت به طور واقعی احساس کند.
۷- صبور باشید. اگر عذرخواهی‌تان پذیرفته نشد از فرد مقابل به خاطر شنیدن حرف‌هایتان و اجازه دوباره برای عذرخواهی مجدد در آینده تشکر کنید.
گاهی اوقات افراد برای پذیرش عذرخواهی و بخشیدن نیاز به آرام شدن و زمان دارند. شما با صبوری این فرصت را به آن‌ها بدهید.
۸- روی حرفتان بمانید. عذرخواهی واقعی باید تصمیمی را به دنبال داشته باشد. برای اثبات جدی بودن عذرخواهی باید همیشه روی قولتان بمانید.

عذرخواهی فقط یک ژست اجتماعی نیست؛ عذرخواهی پذیرش مسئولیت رفتار و اعمال ماست. راهی است برای نشان دادن احترام و همدلی با شخص یا اشخاص آسیب‌دیده. چه بسا مرافعه‌ها و انتقام‌هایی که با یک عذرخواهی ساده رفع و رجوع می‌شوند و برعکس عدم عذرخواهی می‌تواند یک برخورد ساده‌رأبه‌کننده و دشمنی عمیقی تبدیل کند.
آخرین باری که از کسی عذرخواهی کردید، را به خاطر دارید؟ کی عذرخواهی کنیم؟
برای یک رنجش ساده، مثلاً وقتی که حرف کسی را قطع می‌کنیم و اصطلاحاً وسط حرفش می‌پریم، اگر بلافاصله عذرخواهی نکنیم، ممکن است دیگر دیر شود و عذرخواهی‌مان تأثیرش را از دست بدهد.
برای یک دلخوری شدید، مثلاً بابت این که یک نفر را در جمع تحقیر کرده‌ایم، بلافاصله عذرخواهی کردن، صورت خوشی ندارد. حتی کار را بدتر می‌کند. چون حواس همه جمع، روی آن موضوع متمرکز می‌شود و دلگیری فرد را از ما بیشتر می‌کند.

چند توصیه مهم برای عذرخواهی
۱- عذرخواهی بهتر است در خلوت شما و فرد مقابل انجام شود. این کار نه تنها احتمال تأثیر گذاشتن افراد دیگر را روی تصمیم فرد کمتر می‌کند، از استرس و اضطراب شما نیز می‌کاهد. اما اگر در حضور دیگران فرد را ناراحت کرده باشید، عذرخواهی باید در میان جمع انجام شود تا تأثیرگذار باشد.
۲- از زبان بدنی آرام و متواضعانه استفاده کنید. دست به سینه ایستادن یا با انگشت اشاره کردن باعث می‌شود فرد مقابل حالت دفاعی به خود بگیرد. البته اگر واقعاً خود را مقصر بدانید و عذرخواهی شما صادقانه باشد زبان بدن شما این را به خوبی منتقل می‌کند.
۳- از به کار بردن کلمه "اما" خودداری کنید (مثلاً نگوئید معذرت می‌خواهم اما... چون این کلمه نشان می‌دهد که معذرت نمی‌خواهید. همچنین نگوئید که "معذرت می‌خواهم که چنین احساسی دارید" یا "معذرت می‌خواهم که ناراحت شدی". بلکه برای کاری که کردید معذرت بخواهید. با این جملات این‌طور به نظر می‌رسد که انگار فرد مقابل را متهم می‌کنید و این معذرت‌خواهی واقعی نیست. پس به احساسات طرف مقابل ارزش بدهید و مسئولیت کار خود را قبول کنید.
۴- عذرخواهی همیشه عذرخواهی دیگری را به همراه دارد. یا از طرف شما برای چیز دیگری که یادتان افتاده یا از طرف مقابل. پس برای پذیرفتن عذرخواهی و بخشیدن نیز آماده باشید.
۵- هنگام عذرخواهی از طرف مقابل نرسید که هنوز از دستتان عصبانی یا ناراحت است یا نه. این کار باعث می‌شود احساسات ناخوشایند دوباره در وی سرریز کند و پذیرش عذرخواهی شما به تعویق بیفتد.
۶- بعد از انجام عذرخواهی زمانی را به خودتان اختصاص دهید تا بتوانید ضمن تجزیه و تحلیل رفتارتان با احساسات ناشی از آن کنار بیایید. این کار باعث می‌شود در موقعیت‌های مشابه عاقلانه‌تر و درست‌تر رفتار کنید.
۷- یادتان باشد عذرخواهی از افراد کوچکتر یا پایین دست شما به مراتب مهمتر و سخت‌تر اما مفیدتر از عذرخواهی از افراد بزرگتر و بالادست شماست.

بنابراین برای عذرخواهی، باید سنجیده‌تر و حساب‌شده اقدام کنیم. پس سعی کنید به موقع و در زمان مناسب عذرخواهی کنید.
نکته قابل توجه، این است که اگر عذرخواهی پس از گذشت زمان طولانی انجام شود یا معنای عذرتراشی بدهد، مطمئناً با شکست مواجه خواهد شد.
چگونه عذرخواهی کنیم؟
۱- مشکل را پیدا کنید. آیا حرفی ناخجوری زده‌اید؟ آیا به کسی دروغی گفته‌اید؟ آیا به قولی که داده‌اید عمل نکرده‌اید؟ آیا رنجش ایجاد شده قدیمی است یا جدید است؟
تا زمانی که ندانید به طور مشخص برای چه موردی باید عذرخواهی کنید، عذرخواهی شما چیزی را حل نمی‌کند. گاهی ممکن است شما رفتار نادرستی انجام نداده باشید اما در طرف مقابلتان احساس ناخوشایندی ایجاد شده باشد. به هر حال اول باید بفهمید که مشکل کجاست و برای چه قرار است عذرخواهی کنید.
۲- مسئولیت اشتباه خود را بپذیرید. وقتی قرار است در مورد رفتار یا حرفی عذرخواهی کنید مهم است که مسئولیت اشتباه خود را به تمامی بپذیرید و سعی نکنید بخشی از مسئولیت را به گردن طرف مقابل بیندازید. اگر عذرخواهی تمام و کمال نباشد خود، نوعی توهین است. عذرخواهی همراه با توجیه و بهانه آوردن دیگر عذرخواهی نیست.
ممکن است افراد یا عوامل دیگری هم در آن اشتباه دخیل باشند اما شما نمی‌توانید به خاطر آن‌ها، نصفه عذرخواهی کنید. شما باید با پذیرفتن مسئولیت کامل اشتباه یا تقصیر رخ داده، عذرخواهی کنید.
۳- به صراحت و با بیان روشن عذرخواهی کنید. مهم است که زمان عذرخواهی اول موضوع و دلیل عذرخواهی را بیان کنید و سپس با بیان روشن و واضح به خاطر آن عذرخواهی کرده و بخواهید که عذرخواهی‌تان پذیرفته شود. مثلاً اگر با رفتار خود کسی را رنجانده‌اید بگویید که به خاطر فلان رفتار مشخص از شما عذر می‌خواهم و امیدوارم که عذرخواهی مرا بپذیرید.
۴- می‌توانید به صورت نوشتاری یا صوتی، اما همیشه یادتان باشد که بهترین و مؤثرترین روش، عذرخواهی مستقیم و رودررو است.



مشاهیر معلول

فاطمه حمای نصر آبادی، متولد ۱۲ بهمن ۱۳۴۷ در سفید شهر از توابع آران و بیدگل کاشان، نام دختری است که این روزها خیلی‌ها از او صحبت می‌کنند. شاید به این جهت که با وجود معلولیت ۸۵ درصدی جسمانی که محدودش کرده است، شاهکارهای نقاشی‌اش هر بیننده‌ای را به تحسین وادار می‌دارد. او خالق بیش از ۴۰۰ تابلوی نفیس نقاشی است. این بانوی هنرمند با نقاشی چهره‌های معروف ورزشی و هنری کشور توانسته با حضور در نمایشگاه‌های بزرگ پایتخت، خود را به مردم کشور و حتی شخصیت‌های جهانی معرفی کند. رییس سازمان شهروند جهانی پرفسور کوک هم در دیدار با فاطمه حمای با تمجید از آثار این معلول توانمند، وی را به عنوان عضو افتخاری سازمان شهروند جهانی معرفی کرده است.

او با کمک خانواده‌اش توانسته حاصل تفکرات ذهن خود را که با انگشتان پا به روی بوم نقاشی آورده در مجموعه کوچکی به نمایش عموم بگذارد. این دختر هنرمند صرفاً به خاطر چند لحظه دیر رسیدن اکسیژن در هنگام به دنیا آمدن با خواهر دوقلویش، دچار معلولیت شد است. فاطمه دوران ابتدایی را به کمک خواهر و مادرش گذراند اما در ادامه به خاطر عدم همکاری مدرسه از تحصیل بازماند. او نوشته زیر را با پایش نوشت و به همه ما یاد داد که چگونه باید عاشقانه زیست...

باز هم بر این پایه در دستم تابلوی دنیا بگذرد
یک بار دیگر طلوع سپیده امید و آرزو
را با نگاه خسته ام آتش کرد. یا بترید
دسته دو باره با عشق و قدرتمت برهاز گشت
و شکوفه کرد. چقدر زهن خوشبختی که
در این دنیا سنگین و محبتی تو را
همراه دلبر کنی که ما شوقش پیشوانی
قلب تنها هم دارم، نور انبیا
یگانگی اینتر دیا که...



فاطمه حمای هنرمند اهل کاشان
خالق نقاشی‌های کم نظیر

منبع: <https://www.behzisti.ir/news>

آخرین خبر/ زندگی من، قبل از شروع، تمام شد. لحظه ای بیش نبود، من ۹۷ سال عمر کردم فقط ثانیه ای بود. نشر این مقاله در اینترنت باعث برانگیخته شدن تفکر بیشتر مخاطبین راجع به زندگی شده است. مقاله توسط یک خانم نویسنده بازنشسته نوشته شده که احساسش را زمان انتقال به خانه سالمندان به نگارش در آورده است.

دارم به خانه سالمندان می‌روم، مجبورم

وقتی زندگی به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر قادر به حمایت از خودت نیستی، بجهت‌های به نگهداری از فرزندان خودشان مشغول اند و نمی‌توانند از تو نگهداری کنند، این تنها راه باقی مانده است. خانه سالمندان شرایط خوبی دارد: اتاق ساده، همه نوع وسایل سرگرمی، غذای خوشمزه، خدمات هم خوب است. فضا هم بسیار زیباست اما قیمتش ارزان نیست. حقوق بازنشستگی من به سختی می‌تواند این هزینه را پوشش دهد. البته اگر خانه خودم را بفروشم به راحتی از پس هزینه‌اش برمی‌آیم. می‌توانم در بازنشستگی خرجش کنم؛ تازه ارث خوبی هم برای پسرم بگذارم. پسرم می‌گوید: «پول‌ها و اموالی باید به خودت لنت بدهد. ناراحت مانباش.» حالا من باید برای رفتن به خانه سالمندان آماده شوم. به هم ریختن خانه خیلی چیزها را دربرمی‌گیرد:

*جعبه‌ها، چمدان‌ها، کابینت و کسوها که پر از لوازم زندگی است، لباس‌ها و لوازم خواب برای تمام فصول. * از جمع کردن خوشم می‌آمد. * کلکسیون تمبر، دهها نوع قوری دارم. کلکسیون‌های کوچک زیاد، مثل گردنبندهایی از سنگ کهریا و چوب گردو و از این قبیل. * عاشق کتابم. کتابخانه‌ام پر از کتاب است. انواع شیشه بطری مرغوب خارجی. * از هر نوع وسایل آشپزخانه چند ست دارم؛ دیگ و قابلمه و بشقاب و هر چه که می‌شود در یک آشپزخانه پر تصور کرد. * دهها آلبوم پر از عکس و... به خانه پر از لوازم نگاه می‌کنم و نگران می‌شوم. خانه سالمندان تنها یک اتاق با یک کابینت، یک میز، یک تخت، یک کاناپه، یک یخچال، یک تلویزیون، یک گاز و ماشین لباسشویی دارد. دیگر جایی برای آن همه وسایلی که یک عمر جمع کرده‌ام ندارد. یک لحظه فکر می‌کنم مالی که جمع کرده‌ام، دیگر متعلق به من نیست. نمی‌توانم آن‌ها را با خودم به خانه سالمندان ببرم. می‌خواهم همه اموالم را ببخشم، ولی نمی‌توانم... هضمش برایم مشکل است. از طرفی بچه‌ها و نوه‌هایم برای کارهایم و این همه چیز جمع آوری شده ارزش آنچنانی قائل نیستند. به راحتی می‌توانم تصور کنم که آن‌ها با این همه چیزی که با سختی جمع کرده‌ام، چطور برخورد می‌کنند: همه لباس‌ها و پوشاک گران قیمت دور ریخته می‌شود. عکس‌های با ارزش نابود می‌شود، کتاب‌ها، فلک‌های فروخته می‌شود. کلکسیون‌هایم چه؟! می‌بمانم هم با قیمتی بسیار کم فروخته می‌شود. از بین کوه لباسی که جمع کرده بودم، چند تکه برداشتم، چند تا وسیله آشپزخانه، چند تا از کتاب‌های مورد علاقه‌ام و چند تا قوری چای. کارت شناسایی و شهروندی، بیمه، سند خانه و البته کارت بانکی، تمام. این همه متعلقات من است. می‌رویم و با همسایه‌ها، خداحافظی می‌کنم... سه بار سرم را به طرف درب خانه خم می‌کنم و آن را به دنیا می‌سپارم. * بله در زندگی، شما روی یک تخت می‌خوابید و در یک اتاق زندگی می‌کنید بقیه‌اش برای تماشا و بازی است. * بالاخره ما مردم بعد از یک عمر زندگی می‌فهمیم: ما واقعا چیز زیادی نیاز نداریم. * دور خودتان را برای خوشحال شدن، خیلی شلوغ نکنید. * رقابت برای شهرت و ثروت خنده دار است. * زندگی بیشتر از یک تخت‌خواب نیست. * افسوس که هر چه برداهیم، باختنی است. * برداشت‌ها، تمام گذاشتنی است. پس در لحظه و حال زندگی کنید. * در یک کلام انبار دار نباشید. * زندگی را زیاد سخت نگیرید * این سرنوشت تقریباً برای همه ما هست، امروز پدر و مادران، فردا نوبت خود ماست.

منبع: <https://akharinkhabar.ir>

ایستگاه خانه داری

موهیتو مواد لازم جهت تهیه نوشیدنی موهیتو برای ۲ نفر: برگ نعناع ۱۲ تا ۱۴ برگ، لیموترش تازه نصف لیموی متوسط، شکر قهوه ۲ قاشق غذاخوری، سیروپ موهیتو (اختیاری) ۲ قاشق غذاخوری، آب یا آب‌گاز دار ۱/۵ لیوان، یخ خرد شده به مقدار دلخواه.

● مرحله اول

برای تهیه موهیتو رستورانی در ابتدای کار آب لیموترش را گرفته و از صافی رد می‌کنیم، سپس هسته‌های لیمو را خارج کرده و پالپ‌های آنرا جدا می‌کنیم. در ادامه آب لیمو را به همراه پالپ آن درون میکسر می‌ریزیم.

● مرحله دوم

در این مرحله برگ‌های نعناع را می‌شویم و به همراه شکر قهوه‌ای به میکسر اضافه می‌کنیم. در صورت تمایل سیروپ موهیتو که نوعی شربت غلیظ برای طعم دهی بهتر به این نوشیدنی می‌باشد را اضافه می‌کنیم.

● مرحله سوم

در صورتی که شکر قهوه‌ای در دسترس نداشته باشیم، می‌توانیم به جای آن از شکر سفید یا حتی عسل نیز استفاده کنیم. در ادامه چند پالس می‌زنیم تا مواد کاملاً یک دست شوند، سپس از میکسر خارج می‌کنیم.

● مرحله چهارم

در این مرحله مواد را به طور مساوی درون دو لیوان بزرگ می‌ریزیم، سپس باقیمانده حجم لیوان‌ها را با آب معمولی یا آب‌گازدار و یخ خرد شده پر می‌کنیم. البته توصیه می‌شود برای طعم بهتر موهیتو از آب‌گازدار استفاده شود. در صورتی که میکسر یا مخلوط‌کن در دسترس نداشته باشیم، می‌توانیم این نوشیدنی جذاب را به صورت دستی نیز درست کنیم. برای این منظور برگ‌های نعناع را به صورت ساطوری ریز خرد کرده و درون یک کاسه گود می‌ریزیم.

● مرحله پنجم

در این مرحله آب لیموترش را به همراه پالپ لیمو، شکر قهوه‌ای، سیروپ موهیتو، آب یا آب‌گازدار و یخ خرد شده به کاسه اضافه کرده و با همزن دستی یا چنگال مواد را مخلوط می‌کنیم، سپس درون لیوان ریخته و سرو می‌کنیم.



۱ سیروپ، شربتی است که به صورت آماده در فروشگاه‌های غذایی موجود می‌باشد.



گیاه شفلرا

گیاه شفلرا که با نام گیاه چتری نیز شناخته می‌شود، از جمله کم توقع ترین گیاهان آپارتمانی است. نگهداری از شفلرا همیشه سرسبز بسیار ساده است. فراهم کردن شرایط مناسب نگهداری، کمک می‌کند تا این گیاه سبز تا سالیان سال طراوت و زیبایی خود را حفظ کند. برای اینکه بتوانید طراوت گلدان شفلرا ابلق را همیشه کنید، این مقاله را از دست ندهید. آنچه که گیاه شفلرا را از سایر گیاهان آپارتمانی متمایز ساخته، رویش بی‌قاعده ساقه‌ها و چینش جذاب برگ‌هاست. در این گیاه برگ‌ها از طریق دم‌برگ به ساقه اصلی متصل می‌شوند. فرم خاص برگ‌ها که حالتی شبیه به یک چتر دارد، زیبایی خاصی به گیاه شفلرا ابلق بخشیده است. اگرچه گیاه آپارتمانی شفلرا خاصیت گلدی ندارد، اما زیبایی برگ‌های آن عدم وجود این قابلیت را پوشش می‌دهد. مقاومت بالای گیاه آپارتمانی شفلرا موجب شده تا خرید آن برای گیاه دوستان مبتدی که آشنایی کامل با شرایط نگهداری گیاهان ندارند، مناسب باشد. عدم آگاهی از شرایط نگهداری گیاه شفلرا موجب خرابی زودرس گیاه و از دست رفتن طراوت آن می‌شود. همانطور که پیش از این نیز گفته شد، شفلرا از جمله گیاهان مقاوم و کم توقع است که حتی در شرایط محیطی نامساعد نیز طراوت و شادابی خود را حفظ می‌کند. ساده‌ترین روش برای تکثیر شفلرا، قلمه زدن آن است. متأسفانه باید گفت بله! شفلرا از جمله گیاهان آپارتمانی است که به جهت تولید کلیسم اگزالات در لیست گیاهان سمی قرار دارد. مشابه سایر گیاهان آپارتمانی، شفلرا ابلق نیز به آبیاری به موقع و منظم نیاز دارد. اگرچه گیاه شفلرا در برابر کم آبی مقاوم است و می‌تواند شرایط خشک و نامساعد را تحمل کند، اما بهتر است به منظور رشد سریع گیاه، یک برنامه منظم برای آبیاری گیاه تدوین کنید.

پادشاهی تخته سنگ را در وسط جاده قرار داد و برای این که عکسی العمل مردم را ببیند، خودش را در جایی مخفی کرد. بعضی از بازرگانان و ندیمان ثروتمند پادشاه بی تفاوتی از کنار تخته سنگ می گذشتند؛ بسیاری هم غر می زدند که این چه شهری است که نظم ندارد؛ حاکم این شهر عجب مرد بی عرضه ای است و... با وجود این هیچکس تخته سنگ را از وسط راه بر نمی داشت. نزدیک غروب، یک روستایی که پشتش بار میوه و سبزیجات بود، نزدیک سنگ شد. بارهایش را زمین گذاشت و با هر زحمتی بود تخته سنگ را از وسط جاده برداشت و آن را کناری قرار داد. ناگهان کیسه ای را دید که زیر تخته سنگ قرار داده شده بود. کیسه را باز کرد و داخل آن سکه های طلا و یک یادداشت پیدا کرد. پادشاه در آن یادداشت نوشته بود: هر سد و مانعی می تواند یک شانس برای تغییر زندگی انسان باشد.



مرد فقیری بود همسرش گره درست می کرد و او آن را به یکی از بقالی های شهر می فروخت، آن زن کره ها را به صورت گلوله های یک کیلویی آماده می کرد. مرد آن را به یکی از بقالی های شهر می فروخت و در مقابل مایحتاج خانه را می خرید. روزی مرد بقال به اندازه کره ها شک کرد و تصمیم گرفت آن ها را وزن کند. هنگامی که آن ها را وزن کرد، اندازه هر کره ۹۰۰ گرم بود. او از مرد فقیر عصبانی شد و روز بعد به مرد فقیر گفت: دیگر از تو کره نمی خرم، تو کره را به عنوان یک کیلو به من می فروختی در حالی که وزن آن ۹۰۰ گرم است. مرد فقیر ناراحت شد و سرش را پایین انداخت و گفت: ما ترازو نداریم و یک کیلو شکر از شما خریدیم و آن یک کیلو شکر را به عنوان وزنه قرار می دادیم.



از حاتم پرسیدند: بخشنده تر از خود دیده ای؟ گفت: آری! مردی که دارایی اش تنها دو گوسفند بود. یکی را شب برایم ذبح کرد. از طعم جگرش تعریف کردم. صبح فردا جگر گوسفند دوم را نیز برایم کباب کرد. گفتند: تو چه کردی؟ گفت: پانصد گوسفند به او هدیه دادم. گفتند: پس تو بخشنده تری. گفت: نه! چون او هرچه داشت به من داد، اما من اندکی از آن چه داشتم به او دادم.

کوچه باغ

ادبیات در حکایات و قصه های کهن



بزرگمهر وزیر دانای انوشیروان هر روز صبح زود خدمت انوشیروان می رفت و پس از ادای احترام رو در روی انوشیروان می گفت: سحر خیز باش تا کمروا گردی.

شبی انوشیروان به سرداران نظامی اش دستور داد تا نیمه شب بیدار شوند و سر راه بزرگمهر منتظر بمانند. چون پیش از صبح خواست به درگاه پادشاه بیاید لباس هایش از تنش در بیاورند و از هر طرف به او حمله کنند تا راه فراری برای او باقی نماند.

صبح روز فردا وقایع، طبق خواسته انوشیروان اتفاق افتاد. بزرگمهر راه فراری پیدا نکرد. چون صلاح ندید برهنه به درگاه انوشیروان برود، به خانه بازگشت و دوباره لباس پوشید. آن روز دیرتر به خدمت پادشاه رسید. پادشاه خندید و گفت: مگر هر روز نمی گفتی سحر خیز باش تا کمروا باشی؟

بزرگمهر گفت: دزدان امروز کمروا شدند، زیرا آن ها زودتر از من بیدار شده بودند. اگر من زودتر از آن ها بیدار می شدم و به درگاه پادشاه می آمدم، من کمروا تر بودم.

معرفی کتاب و فیلم

برای اینکه زندگی، کار و اعتماد به نفستان را با شجاعت دگرگون کنید پیشنهاد می نمایم **کتاب قانون ۵ ثانیه** را مطالعه نمایید



مل رابینز ابزار مفیدی را در این کتاب معرفی می کند که در همه زمینه های زندگی کاربرد دارد.

قانون ۵ ثانیه می تواند در هر لحظه از زندگی روزمره و در مواجهه با دشواری، عدم قطعیت و ترس موثر واقع شود. این قانون ممکن است در بهبود وضعیت سلامت، افزایش بهره وری و مقابله با تاخیر کاری، کمک کند. حدودا همه ما در زندگی این دروغ را باور کرده ایم که برای ایجاد تغییر، باید احساس آمادگی کنیم؛ ما این دروغ را باور کرده ایم که بالاخره در مرحله ای از زندگی اعتماد به نفس کافی به دست می آوریم و شجاعت به خرج می دهیم. اما واقعیت چیز دیگری است.

روش هایی برای استفاده از قانون ۵ ثانیه: ۱- به خودتان فشار بیاورید

۲- در محل کار تاثیرگذارتر باشید. ۳- سازنده تر باشید.

۴- از منطقه راحتی خود خارج شوید. ۵- در شبکه سازی کارا تر باشید.

۶- خودتان بر احساسات خود نظارت و کنترل داشته باشید.

۷- اعضای تیم را مدیریت کنید، با آن ها تعامل داشته باشید، در آن ها انگیزه ایجاد کنید و آن ها را تشویق کنید.

هر روز در زندگی با شرایطی همچون سختی، بلا تکلیفی و ترس مواجه هستیم. زندگی نیاز به شجاعت دارد و این دقیقا همان چیزی است که این قانون به کشف آن کمک می کند، شجاعتی برای تبدیل شدن به بهترین شخصی که می توانید باشید.

نقد و بررسی فیلم ۵۰/۵۰

نام فیلم یعنی ۵۰/۵۰ (پنجاه، پنجاه) بیان کننده شانس زنده ماندن شخصیت اول فیلم، آدام است که روزی متوجه می شوند مبتلا به نوعی نادر از سرطان مربوط به ستون فقرات است. اطرافیان هر کدام نسبت به این خبر عکس العملی متفاوت دارند. دوستش، راشل، اول ادعا می کند که در کنارش می ماند. بهترین دوستش کایل تلاش می کند با بردن وی به مهمانی های مختلف روحیه اش را بالا نگه دارد و مادرش هم تنها سعی می کند احساساتش را پنهان کرده و چیزی به روی خودش نیاورد. آدام که حالا دوران شیمی درمانی را پشت سر می گذارد، با افراد جدیدی آشنا می شود و یکی از آن ها دکتر جوانی به نام کترین است که بی تجربگی ها و ناشی گری هایش باعث به وجود آمدن علاقه میان او و آدام می گردد.

شکی نیست که ساختار روایی ۵۰/۵۰ تا حد زیادی کلیشه ای است، جوانی مبتلا به سرطان که باید با احساساتش در قبال پدیده های مختلف زندگی دست و پنجه نرم کند، با افرادی سن بالایی روبرو می شود که سعی می کنند چشمش را بر روی مسائل مهم زندگی باز کنند و... اما شاخصه ای که باعث تفاوت ۵۰/۵۰ با این کلیشه می شود، شوخی ها و جنبه کمدی آن است. اما نه به گونه ای که پیام و شخصیت های محوی داستان را تحت شعاع قرار داده و کم رنگ کند. در واقع هم تماشاگر را می خنداند و هم به احساسات تلنگر می زند.

در آخر به نظر من، فیلم به تماشاگر می گوید که در مواجهه با مرگ تنها دوره وجود دارد: به آن بخندی یا اینکه گریه کنی. هرچه قدر هم آن را به خود نزدیکتر ببینی، انتخاب میان این دو گزینه سخت تر می شود. اگر پیام اصلی داستان همین بوده باشد فیلم، آن را به خوبی به مخاطب منتقل کرده است. / منتقد: جیمز براردینلی





کارگاه صنایع سلولزی بهداشتی مؤسسه

این کارگاه به همت خیرین عزیز به منظور تولید و تأمین صنایع بهداشتی از جمله دستمال کاغذی و پوشک مددجویان آسایشگاه رانندازی گردیده است که متأسفانه در حال حاضر به دلیل نبود امکانات اولیه از جمله فرسودگی دستگاه‌های موجود هزینه بالای مواد اولیه کاغذی (تیشو) عملاً فعالیت‌های آن متوقف شده است. با شروع به کار مجدد این کارگاه علاوه بر تأمین نیازهای داخلی و صرفه جویی در هزینه‌ها، تعداد زیادی از مددجویان در این بخش مشغول به فعالیت خواهند شد که در ایجاد روحیه نشاط و اعتماد به نفس در آنان، بسیار مفید و مؤثر خواهد بود.

برای راه‌اندازی مجدد و تأمین نیازهای کاغذی بهداشتی بخش‌ها، نیازمند یاری و مشارکت‌ای مهربانانه شما مردم عزیز و نیکوکار می‌باشیم.



احکام معلولین

وضو نیابتی
 ۱- فردی که از کمر قطع نخاع شده باشد، در وضو گرفتن، بعضی از اعمال را شخصاً می‌تواند انجام دهد. آیا برای قسمتی از اعمال که انجام دادنش مشقت دارد می‌تواند از کسی کمک بگیرد.
 مکارم: در انجام کارهایی که مشقت دارد می‌تواند نایب بگیرد.
 ۲- اگر فرد قطع نخاع از گردن که خود قادر به گرفتن وضو نیست ولی می‌تواند نایب بگیرد جایز است بدون وضو نماز بخواند؟
 اگر شخص قادر به وضو گرفتن نباشد و می‌تواند نایب بگیرد باید نایب بگیرد.
 ۳- شخصی که دو دستش قطع شده است آیا جایز است فرد دیگری آب بریزد و او وضو بگیرد؟
 مکارم: اگر نمی‌تواند آب بریزد، نایب آب بریزد و او به نیت وضو اعضا را بشوید.
 ۴- شخصی که بر اثر جراحات وارده، دستانش هیچ گونه حس و حرکتی ندارد، تکلیف او برای وضو چه می‌باشد؟
 مکارم: صورت را زیر شیر آب می‌گیرد، و همچنین اگر می‌تواند دست‌ها را زیر شیر آب می‌گیرد، و اگر این کار هم مشکل است نایب بگیرد. و اگر نایب گرفتن هم میسر نیست یا مشکل است، همان مقدار که می‌تواند کافی است.



تسلیت واژه کوچکی است برای ابراز همدردی

ما را در غم خود شریک
 ما را در غم خود شریک
 ما را در غم خود شریک

نیک‌اندیشان گرانقدر؛
 خانواده محترم و معزز دکتر محمد علی افتخاری
 خانواده محترم و معزز غفاریان
 خانواده محترم و معزز دکتر امین کدخدایان
 جناب آقای دکتر غلامرضا سروری
 جناب آقای سیدمرتضی حسینی
 جناب آقای مهندس محمد دانشور

همکاران گرانقدر؛
 سرکارخانم صدیقه عاشوری
 سرکار خانم ربابه زائر
 جناب آقای عباس شکیب
 جناب آقای سیدهادی متقی نژاد
 جناب آقای حسن عباس زاده



درگذشت زنده یاد مرتضی
 رباط جزئی عضو تیم بوچایی
 آسایشگاه و تیم ملی کشور را
 تسلیتی گوئیم



با احترام؛ تحریریه شوق حضور به نمایندگی از هیأت مدیره، مدیرعامل، کارکنان و فرزندان مؤسسه

روح عزیزان آسمانی را شاد کنیم

همراهی و همدلی با عزیزانمان در شرایط سخت باعث تسلی خاطر و در روزهای شاد باعث چند برابر شدن حس خوشحالی است. استندهای نماد همدردی فیاض بخش برای ابراز این همدلی و همراهی در جهت تامین هزینه‌های زندگی از جمله دارو و درمان؛ ۵۵۰ فرزند این خانه و ۱۲۰۰ معلول که از خدمات روزانه مؤسسه استفاده می‌کنند، در نظر گرفته شده است. شما می‌توانید با **سفرهای استندهای تریک و تسلیت**، همراه عزیزانتان در اتفاقات تلخ و شیرین زندگی‌شان باشید و همدلی خود را به بهبود زندگی هم‌نوعان خود پیوند بزنید.

شما می‌توانید **مراسم یادبود عزیزان آسمانی** خود را در بهشت کوچک فیاض بخش برگزار نمایید تا ضمن سهمیم شدن در تامین هزینه‌های سنگین مخارج زندگی ۵۵۰ مددجوی عزیز این خانه، ثواب این کار خیر را به روح آن عزیزان، هدیه نمایید. آشپزخانه مؤسسه با کادر مجرب و با نظارت کارشناس بهداشت و تغذیه، آماده خدمت‌رسانی می‌باشد.

نام و نام خانوادگی: _____

نام صاحب مصیبت

ما را در غم خود شریک
ما را در غم خود شریک بدانید

با احترام

تسلیت گوینده

هزینه‌های اهدایی به یادبود آن زنده یاد
به آسایشگاه شهید فیاض بخش
هداگر دیده است



مصارف ماهانه			نیازهای فعلی	
عدد ۳۰۰۰	حلوایکنفره	۶۰۰ متر	پارچه ملحفه سفید	البسه و کفش مردانه ۲۰۰ دست
۲۷۰۰ کیلو	برنج	۱۰۰ عدد	حوله دستی	البسه و کفش زنانه ۱۳۰ دست
۴۵۰ قوطی	رب	۵۰۰ عدد	حوله حمام	لباس بچه ۲۰۰ دست
۶۰۰ کیلو	روغن	۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	دارو	دهمایی (مردانه، زنانه، بچگانه) ۵۲۰ عدد
۱۰۰ کیلو	چای	۱۵ بسته ماهانه	چسب آژیوکت	بلوز ورزشی ۲۵ دست
۸۵۰ کیلو	مرغ	۸ رول	چسب مشبک جهت زخم بستر	پارچه تریکو ۵۵۰ متر
۳۵۰ کیلو	گوشت قرمز	۲۲۰ لیتر	شامپو بچه	تی شرت و شلوار از هر کدام ۵۲۰ عدد
۲۵۰ کیلو	گوشت ماهی	۱۰۰۰ لیتر	صابون مایع	کامپیوتر ۵ دستگاه
۸۵۰ کیلو	قند	۵۰۰ عدد	صابون حمام	کمدکنار تخت ۳۱۰ عدد
۲۵۰ کیلو	شکر	۳۰۰ لیتر	مایع ظرفشویی	رنگ آمیزی سالن‌ها ۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۴۵۰ کیلو	حبوبات	۵۰ لیتر	شامپو بزرگسال	بازسازی تاسیسات ۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۸۰۰ کیلو	انواع سبزیجات	۱۰۰۰ بسته	دستکش یکبار مصرف	لوازم پزشکی ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۲۵۰ کیلو	پنیر	۳۰۰ عدد	قاشق کوچک	ویلچر ورزشی ۵ دستگاه
۳۰۰۰ عدد	شیر پاکتی	۳۰۰ عدد	سر نشیبه شیر	مشمع بیمارستانی ۲۰ رول
۳۰۰۰ عدد	کره ۱۵ گرمی	۲۲۰ قوطی	سرلاک	پتویک نفره ۳۰۰ تخته
۱۵۰۰ کیلو	ماست تازه	۳۰ کیلو	روغن زیتون	متقال متخلخل حمام ۴۵ عدد
۴۲۰ کیلو	ماست چکیده			پوشک ایزی لایف ۳۰۰ بسته
۴۵۰ کیلو	تخم مرغ			گاز جهت پانسمان ۳۵ کیلو
۴۰ کیلو	عسل			پارچه متقال ۱۰۰۰ متر
۶۰۰ کیلو	پیاز			

شنیده‌ام که بهشت
را کسی تواند یافت
که آرزو برساند به آرزومندی

سپاسی فراوان

نیازهایی که به همت شما
نیکوکاران گرانقدر
تامین شد

خاکشیر، سفره یک بار مصرف
چسب زخم، پارچه بوزنت



دار لرعاية المعاقين شهيد فياض بخش (عبدا... هنرى) مشهد في لمحة

قطعة أرض من مدينة الجنة، في بلد إيران، أرض الشمس هي مأمن و بيت دافى للملائكة الأرضية و بغير مأمن. املهم بعدا... و امام الرثوف، امام الرضا (عليه السلام) يكون محسنين و حبيهم و حنانهم مشمول ٥٥٠ معاق في هذه المعهد.

١- تأسست هذه المؤسسة الخيرية في عام: ١٣٥٠

٢- عدد المعوقين: ٥٥٠ معاق الجسديا و خدمة شهرية لـ ١٤٠٠ معاق خارج من هذه المؤسسة

٣- الجنس: للرجال و للنساء

٤- العمر: من الرضيع الى المسنين

٥- الخدمات التي تقدمها هذه المؤسسة الخيرية: الخدمات الطبية / الخدمات النفسية / الخدمات الاجتماعية / الخدمات التربوية / الخدمات العلاج بالعمل / الخدمات العلاج الطبيعي / الخدمات التعليمي (من مرحلة الابتدائية الى الجامعية)

٦- العاملون: المدير العام / ناظر / طبيبة / رئيس ممرضات / ممرضة مسئولة / مدرسات / أخصائية نفسية / أخصائية اجتماعية / أخصائية العلاج الطبيعي / أخصائية العلاج بالعمل / أخصائية العلاج بالنطق / أخصائية تغذية / محاسب عمال التنظيف / عمال الغسيل / فنيون / طباطخون

٧- نوع الادارة المعهد و التمويل و المصروفات: مجلس الأمناء و بمساعدة الناس و المحسنين.

٨- المصاريف الشهرية للمؤسسة: ٧ مليارات تومان

٩- تكاليف الصيانة الشهرية لكل معوق: ٧ ملايين تومان

١٠- النشاط التطوعي و المتطوعون:

الف: النشاط الطبي / ب: النشاط التعليمي / ج: النشاط الاجتماعي / د: النشاط الترفيهي / ه: النشاط الرياضية / و: النشاط الثقافية / ز: النشاط الدينية وفي الختام: نظرا لحقيقة أن بناء هذه المؤسسة مستهلك، فأنا نعيد بناء المبنى و نحتاج الى مساعدة أهل الخير

رقم حساب المصرفية: ٣٣٠٠٠٣٥٠/٧٠ رقم البطاقة المصرفية: ٦١٠٤٣٣٧٧٧٠٠٧٩٢٠٨

عنوان: مشهد المقدسة، ساحة شهيد فهميده، دار لرعاية المعاقين شهيد فياض بخش (عبدا... هنرى)

الهواتف: + ٩٨٥١٣٦٥٨٢١٨٤



Fayyazbakhsh

The life story of all those who have entered this resort has a common idea, called altruism. More than fifty years ago, Dr. Mohammad Arastoopour and Abdullah Honari and their friends established this shelter. The tale was about giving shelter to the derelicts; reaching that purpose needed a peerless idea and strong will. Then, they thought to provide a better life for the disabled.

Arastoopour and Honari constructed a building, including some dormitories and a tiny administrative department. While in the building was opening, Honari had, 1972 passed away.

Activities, services, and a short report:

- * The management system is based on a board of trustees
 - * Donations and peoples aid provide budgets and expenses
 - * Monthly expenses of about 150,000 dollars
 - * As the construction is old rebuilding is on going
1. 24, hour services for 550 disabled
 2. daily service for 1200 disabled who don't live in the center including men and women: both infant and elder
 3. rehabilitation:
 - a. physiotherapy
 - b. occupational therapy
 - c. speech therapy
 - d. psychology
 - e. hydrotherapy
 4. educational
 5. arts and cultural activities
 6. dental services
 7. skill training
 8. sports activities

بیمارستان ناظران

انجمن خیریه حمایت
از بیماران سرطانی مشهد



دارای درجه يك اعتباربخشی کشوری

خدمات بیمارستان ناظران:

- جراحی های تخصصی سرطان
- جراحی های عمومی، ارتوپدی، اورولوژی، توراکس، لاپاراتومی، لاپاراسکوپی، سنگ شکن و لیزر، عمل های زنان (به جز سزارین) و گوش و حلق و بینی و مغز و اعصاب
- بخش های بستری جراحی، داخلی، هماتولوژی، کودکان
- تصویربرداری و آزمایشگاه مجهز به:
 - ▶ دستگاه فروزن برای تشخیص بافت سرطانی
 - ▶ اسکنر اسلاید پاتولوژی برای انجام پاتولوژی دیجیتال
 - ▶ دستگاه Real Time PCR برای تشخیص تغییرات ژنتیکی سرطان ها و تعیین نوع درمان
 - ▶ سی تی اسکن 4D با دز جذبی پایین
 - ▶ ماموگرافی سه بعدی دیجیتال
 - ▶ ام آر آی باز
- رادیوتراپی و پزشکی هسته ای

☎ ۰۵۱-۳۵۰۰۶۰۰۰	📍 قاسم آباد، شریعتی ۴۷
📷 nazeran.hospital	🌐 www.noh.ir



آیس کافی مولتی کافه کافی و کولاک

multicafe.info



مشاوره و طراحی رایگان استخر، سونا، جکوزی
فروش انواع لوله و اتصالات ساختمانی و صنعتی
تامین و تجهیز کلیه کالی تاسیسات مورد نیاز
اهدای گواهی اصل بودن کالا همراه با آموزش نصب و راه اندازی

GTS
گروه تاسیسات سلامتی

گروه تاسیسات سلامتی با پیشینه چهل ساله در زمینه تامین و تجهیز تاسیسات ساختمانی و کارخانه جات و مجموعه های آبی عمومی و خصوصی با کادری مجرب و به روز در ایران فعالیت مینماید. تلاش میکنیم تا بهترین خدمات را به شما ارائه دهیم

شماره های تماس: ۰۵۱۳۷۲۴۵۵۰۰ ۰۵۱۳۷۲۴۵۵۲۱

مشهد - بلوار قرنی، نبش قرنی ۳۵ فروشگاه تاسیسات سلامتی

www.GTS.ir

